

چشم انداز

تیراژ ۵۰۰۰ نسخه

مقالات ونامه های چاپ شده نمایانگر افکارنویسنده آن است وچشم اندازهیچ گونه مسئولیتی دراین مورد ندارد.

سال اول شماره ۲ — ژانویه ۱۹۹۱ — از انتشارات سازمان یهودیان ایرانی مقیم کالیفرنیا (سیامک)

سخن ما

شماره دوم چشم انداز را روبرو یتان دارید.

استقبال بی نظیر وتشویقهایتان گرچه انتظارش را داشتیم ولی بیش از اندازه بود. روسای سازمانها - افراد کوچه وهمکاران مطبوعاتی ما را پشتیبانی کردند.

میگفتند حرف نگفته زدیم و جا و اعتبار یهودی را نشان دادیم. میگفتند تابحال به زبان فارسی و درنشریه ای به این زبان اعتباری این چنین به یهودیت ندیده بودیم. باشد که دراین راه همراه همیشگی مان باشید. قولشان دادیم و براین قول میمانیم.

حرف نگفته تان را برایمان بنویسید: آدرس

P.O.BOX 3074
Beverly Hills, Ca. 90212

ویا فکس کنید به شماره

(۸۱۸) ۵۰۳-۹۷۰۷

خوشحالمان میکنید، راه نشانمان میدهید.

هدف ما،

از انتشارچشم انداز جوابگوئی به نیازوجود یک نشریه برای بازتاب افکار وعقاید قابل تعمق درمورد امور یهودیت ومسائل روز میباشد. عقاید ونوشته های سردبیران، دبیران ونویسندگان ومقالات رسیده مربوط به نویسنده آن میباشد و لزوماً بازگوی نظریات و موقعیت سازمان نخواهد بود.

هدف غایی ما روشن وواضح نمودن عقاید عمومی و مسائل مربوط به یهودیت، جنگیدن با تعصبات ضد نژادی و حمایت از حقوق بشر و اشاعه فرهنگ، علائق وپیشرفتهای یهودیان در سراسر دنیا میباشد.

اگر با ما هستید و نیستید صفحات مجله دراختیار شماست.

سردبیر

تظاهرات ضد صدام برگزار شد

روز یکشنبه ۲۰ ژانویه در پی حملات موشکی عراق به شهرهای اسرائیل و افراد غیرنظامی، سازمان یهودیان ایرانی مقیم کالیفرنیا «سیامک» با همکاری سازمان «بی تار» تظاهراتی برعلیه این عملیات غیرانسانی رژیم دیکتاتوری «صدام» درمقابل کنسولگری اسرائیل ترتیب داد.

در اعلامیه سازمان ضمن ابراز انزجار به عملیات غیرانسانی صدام حسین و باتوجه به تکرار این حوادث که مدت ۸ سال ایران نیز دچار آن بود از همه هموطنان، جدا از عقاید مذهبی شان درخواست شده بود که دراین تظاهرات شرکت جویند.

قریب بیش از یکهزارتن بانظم کامل از ساعت ۳ تا ۴ بعدازظهر دراین تظاهرات شرکت جستند.



کنسول اسرائیل، نماینده بیتار، ربای ایلولیان سخنرانان این تظاهرات بودند. شور و هیجان شرکت کنندگان غیر قابل توصیف بود. رانندگان و عابرین با دیدن شعارهای «حمایت از ارتش آمریکا» - «پرچم های اسرائیل و آمریکا» و شورشرکت کنندگان همزبان با آنان با بصدا درآوردن بوقهای خود و با شعار، حمایت خود را از تظاهرکنندگان نشان میدادند.

جشن حنوکا در سان حوزه

شانزدهم دسامبر ۱۹۹۰ سازمان یهودیان ایرانی مقیم کالیفرنیا «سیامک» همزمان در جنوب و شمال کالیفرنیا به بزرگداشت حنوکا، حماسه تاریخی یهود برخاست. گزارش جشن حنوکا در لوس آنجلس را درهمین شماره میخوانید.

جشن حنوکا روزیکشنبه ۱۶ دسامبر مقارن بود با دهمین سالگرد تأسیس سازمان در شمال کالیفرنیا - این گردهم آئی که از ساعت ۷/۵ بعد از ظهرتا پاسی از نیمه شب ادامه داشت در کانونشن سنتر هتل «دبل این» در سان حوزه برگزار گردید. بلیط ورودی برای هرنفر ۵۰ دلار برآورد شده بود ولی از طرف سازمان ترتیبی داده شد که هرکس به همت عالی خود ورودیه بپردازد.

جشن حنوکا با سخنرانی آقای ناصر زاغی رئیس سازمان در شمال کالیفرنیا آغاز گردید. نامبرده طی سخنانی جامع وبا تشکر از استقبال همکیشان، شمه ای از فعالیتهای ده سال گذشته و هدفهای آینده را برشمرد. وی اظهار داشت که



با وجود مشکلات فراوان و کمبود منابع مالی با تکیه بر وجود افرادی چون فرهاد زاغی وتنی چند از خدمتگزاران دیگر همچنان سازمان که تنها تکیه گاه و محل برخورد یهودیان ایران شمال کالیفرنیا محسوب می شود را بازنگاه خواهند داشت.

پس از آن ربای کنیسای «بت امت» پالوآلتو ضمن تجلیل ازیهودیان ایرانی و همکاری مشترک آنان با برادران آمریکایی مراسم حنوکا را برگزار نمود. سپس از آقایان پرویز نظریان «رئیس مگبیت»، آقای داریوش فاخری از طرف «سیامک» لوس آنجلس و دیگران دعوت نمود که شمعهای حنوکا را روشن نمایند.

آقای پرویز نظریان نماینده مگبیت در لس آنجلس که از طرف سازمان به شمال دعوت شده بودند طی سخنرانی جامعی ازتشکیل سازمان سیامک از سال ۱۹۷۸ و خدمات بی نظیر آن تمجید نموده و اظهار داشتند که در آن زمان تنها سازمان سیامک بود که بی مهابا پیشتاز تمام خدمات اجتماعی بود. ایشان با سخنان محبت آمیزی از خدمات آقای داریوش فاخری بعنوان بنیان گذار سیامک و فعالیت های سالهای گذشته ایشان قدردانی نمود و فعالیت مجدد ایشان و سازمان سیامک لس آنجلس را تبریک گفت.

آقای نظریان سخنرانی جامعی در مورد لزوم همکاری مردم با مگبیت ایراد نمود و اظهار داشت که تنها درماه گذشته با اهداء ۵۰،۰۰۰ دلار از طرف یهودیان ایرانی، توانسته ایم ۴ درصد میزان کل پولهای اهداء شده توسط تمام یهودیان را متقبل شویم.

مراسم جشن با گروههای موسیقی محلی توام بود. و پذیرایی شام کامل کاشر از میهمانان بعمل آمد.

هنرمندان خانم شهلا سرشار و فرید فرجاد با هنرنمایی عالی خود مجلس را شور و هیجان زیادی بخشیدند. خانم سرشار با خواندن سرود استقلال اسرائیل «هاتیکوا» برنامه خود را شروع نمود و با خواندن ترانه های شاد همه را به وجد و سرور درآورد. گروه خواننده معروف مرتضی نیز با خواندن چند ترانه وظیفه خود را اجرا نمود. در پایان برنامه تمام مدعوین ضمن تشکر از مجریان این برنامه و با پرنمودن ورقه های مخصوص درخواست میکردند که از این نوع برنامه و گردهمایی ها هرچه بیشتر ترتیب داده شود تا به آشنایی و همبستگی یهودیان شمال کمک شود.

نکته قابل ذکر درتمام مدت برنامه تلاش خستگی ناپذیر و دل نگرانی های فرهاد زاغی مرد همیشه حاضر سازمان بود که برای هر دقیقه و هر لحظه وقت میگذاشت و میدوید. بدون اغراق فعالیت او و همسر نازنینش درتمام پیش، درحین و پس از برنامه بود که به موفقیت جشن حنوکا را امکان پذیر نمود.



برگزیده‌های تلمود

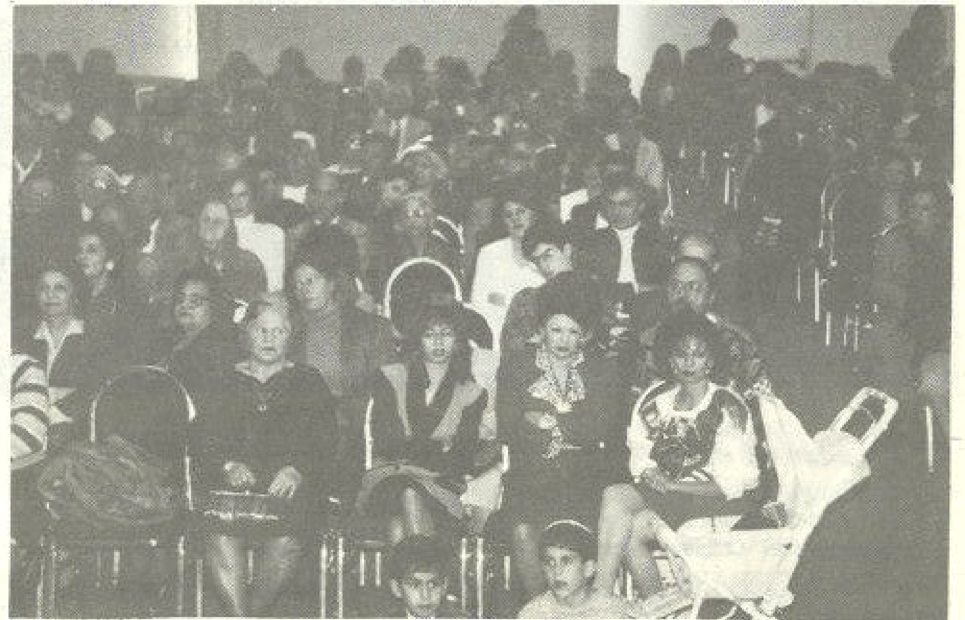


ای خداوند خدای ما. میل ورضای توبراین تعلق گیرد که به ما عمری دراز عطا فرمائی، عمری مشحون از صلح وسلامت، پر ازنیکی ورحمت، آکنده ازبرکت، با معیشت و روزی حلال، همراه با تندرستی ونیروی جسمانی، قرین با ترس از خطا، عمری که در آن خجالت و شرمندگی یافت نشود، عمری توأم با ثروت وعزت وسعادت که در آن ترس از تو دل وجان ما را پرکند و تودر آن همه آرزوهای قلبی ما را بخوبی وخوشی برآورده سازی.

ای خداوند خدای ما، میل ورضای توبراین تعلق گیرد، که در دل هیچ انسانی کینه و دشمنی علیه ما وارد نشود، و کینه وعداوتی علیه هیچ انسانی بردل ما نگذرد. حسادتی نسبت به ما در دل هیچکس رسوخ نکند، و نسبت به هیچکس نیز حسد به دل ما راه نیابد، در سراسر روزهای عمر اجرای فرایض تو مشغله ما باشد، و سخنان ما بحضور توالتماس وتضرع محسوب گردد.

جشن حنوکا در لس آنجلس

روز یکشنبه ۲۶ دسامبر برابر با ۲۹ کیسلو بمناسبت عید حنوکا جشن باشکوهی در سالن کنیسای نصح واقع در خیابان فرانکلین برگزار شد که حدود هفتصد نفر زن و مرد مخصوصاً تعداد زیادی بچه های بین سنین ۵ تا ۱۲ ساله در آن شرکت داشتند.



جشن با خوش آمدگویی نماینده سازمان (سیامک) و سخنرانی جالب جناب راوداوید شوفط در مورد حنوکا افتتاح گردید. سپس خانم آزاده عافار مطالب ارزنده ای در مورد تاریخچه حنوکا و قیام مکابی ها بزبان انگلیسی ایراد کردند که مورد استقبال کلیه شرکت کنندگان قرار گرفت.



پس از آن خواندن براخا توسط آقایان نظریان و دکتر نورمحمودی مراسم روشن کردن شمع های منورا توسط خانم ها (همسران آقایان هیئت مدیره و خانم های اعضاء هیئت مدیره) انجام گردید.
در تمام مدت جشن سرژیک خواننده خوش صدا همراه هیئت ارکستر با آهنگ های ایسرائیلی و ایرانی چنان بر شادی و سرور جشن افزودند که بچه ها و نوجوانان جایی برای رقص بزرگترها در پیست رقص نگذاردند و درتمام مدت پیست رقص را در اشغال خود داشتند. تنها در قسمت آخر برنامه بچه ها بعلت خستگی زیاد میدان رقص را دراختیار بزرگترها گذاردند و خود مشغول بازی با فرفره های مخصوص حنوکا شدند.
به همت فروشگاه بزرگ گلدن سیتی بمدیریت آقایان بروخیم و دقیقیان و فروشگاه «آدیو و یدیو سنتر» بمدیریت آقایان ژوزف و مایر اخترزاد و همچنین آرایشگاه جک بمدیریت هوشنگ ذوقی جوایزی در اختیار این سازمان قرار داده شده بود که طی برنامه قرعه کشی به افراد شرکت کننده در جشن اهدا گردید.
طرح ابتکاری مسابقه نقاشی و کاردستی مخصوص حنوکا برای افراد گروه سنی بین ۵ تا ۱۲ ساله شرکت کننده در جشن باعث شده بود این افراد با رغبت بیشتری در این جشن شرکت کنند و الحق والانصاف نقاشی ها و کاردستی های جالبی ارائه دادند که مورد تحسین همگان قرار گرفت. برطبق رای داوران برندگان این مسابقه بشرح زیر اعلام میشوند.

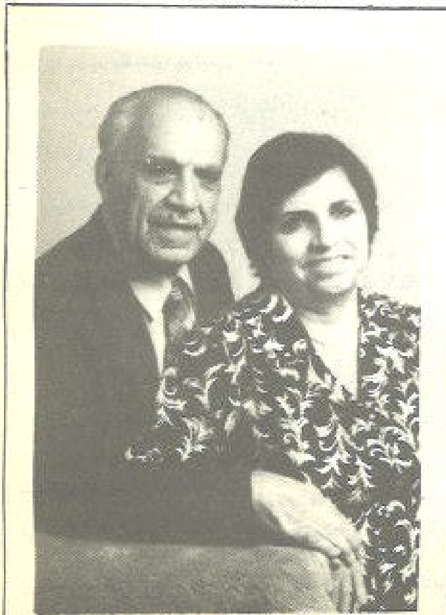
الهام نیسانی　　تیفانی زید　　سررو چل
شارونا آذرفر　　دُنا　　جاناتان ترمه چی
هنگامه شموئیل　　کاترین زاغی　　ربکا زید
جسیکا احدوت　　سامان دردشتی　　بابک آرمین
استر بهمنش

از برندگان نامبرده خواهشمند است برای اطلاع بیشتر از نوع جایزه و نحوه دریافت آن با دفتر سازمان بشماره تلفن ۱۲۷۰-۵۰۳ (۸۱۸) تماس حاصل بفرمائید.
جشن با پذیرائی مفصل میوه - شیرینی و چای از شرکت کنندگان در ساعت ۱۰ پایان یافت.
سازمان درنظر دارد برای بهتر برگزار کردن جشن های آینده از پیشنهادات و نظریات خوانندگان و شرکت کنندگان کمک گرفته تا با همکاری یکدیگر بتوانیم بهترین برنامه ها را برای شما

بقیه در صفحه 11

مردی خودساخته با ۵۰ سال خدمت

روز یکشنبه ششم دسامبر مجلس بزرگداشتی بمناسبت ۵۰ سال خدمات بی شائبه اجتماعی و انسانی آقای حق نظر فرخ نیک در سالن فرانکلین (کنیسای نصح) برگزار گردید که طی مراسم باشکوهی کلیه سازمانهای موجود در لوس آنجلس بپاس خدمات ارزنده این مرد خیر و نیکوکار ضمن برشمردن اقدامات نیکوکارانه ایشان لوحه های سپاسی به ایشان تقدیم داشتند.
نماینده این سازمان (سیامک) موقع را مغتنم شمرده وترتیب گفت و شنودی را با آقای حق نظر فرخ نیک ترتیب داده که بنظرتان می رسد.
- با سپاس از شما که وقتتان را در اختیار ما گذاشتید و اجازه دادید با شما گفت و شنودی داشته باشیم. خواهش می کنم بفرمائید برای رسیدن باین قله انسانیت و معرفت از کجا و کی و چگونه شروع کردید.
- من در سال ۱۲۹۳ (۱۹۱۴) در شهرستان کاشان بدنیا آمدم و اولین فرزند یک خانواده هشت نفری هستم. در سن ۷ سالگی پدرومادرم مرا به مدرسه مرحوم آقایقوتیل گذاشتند. متاسفانه بعد از ۶ ماه که از رفتن من بمدرسه میگذشت مدیر مدرسه بمناسبت اختلافاتی که با انجمن داشت بچه ها را مورد ضرب و شتم قرار میداد و در همین رابطه یکی از روزها مدیر مدرسه ببهانه ای چنان کتک جانانه ای با شلاق و خط کش بمن زد که کار به مریضی شدید بنده و رفتن حکیم (حکیم یحیی) و نظمیه رسید و کار مدیر مدرسه به بازخواست و محاکمه و زندان. مدیر مدرسه پیغام داده بود اگر این بچه پایش به مدرسه برسد میکشمش و برای همین تهدید پدر و مادر من ترسیدند و مرا از فرستادن به مدرسه منع کردند و از همان سنین کودکی باتوجه به وضع بد اقتصادی آن زمان رفتم و شاگرد مغازه ابریشم فروشی شدم یعنی از سن ۷ سالگی شروع به کار و درآمد کردم. البته لازم به گفتن است در سه سالی متوالی تنها درآمد من جمعاً ۴۳ تومان بود که هرچه میگرفتم برای چرخاندن زندگی به پدرومادرم میدادم.
می پرسم با این ترتیب که شما مدرسه نرفته اید سواد فارسی - عبری - انگلیسی را از کجا میدانید.
- سئوال جالبی است. در همان موقعی که شاگرد مغازه بودم از دیدن بچه ها که صبح ها کوله پشتی خود را با کتاب و دفتر روی دوششان میانداختند و بمدرسه میرفتند چنان ناراحت میشدم که بگریه میافتادم ولی ترس از کشتن مجال فکر برگشتن به مدرسه را نمی داد. در مغازه ایکه کار می کردم مکاتبات با تهران و دیگر نقاط توسط صاحب مغازه بغلی انجام میشد چون حتی صاحب مغازه ای که من در آن کار میکردم سواد نداشت. روزی از روزها از صاحب مغازه بغلی ربی مئیر گئولا خواهش کردم الف - ب فارسی را روی کاغذی بنویسد و بمن بدهد و من هر شب ساعتها تمرین میکردم تا توانستم الفبا را یاد بگیرم ولی هنوز سرهم کردن کلمات را بلد نبودم. یک روز صاحب مغازه نامه ها را بمن داد که به صاحب مغازه بغلی بدهم تا پشت پاکت ها را بنویسد. سرخودی و با شهامتی که درخود سراغ داشتم آدرس ها را خودم پشت پاکت ها نوشتم و فرستادم. اولین دفعه بود که حروفها را سرهم میکردم و درتمام مدت ترس از این داشتم که نکند این نامه ها بدست طرف هایمان نرسد: دو هفته ای از این ماجرا گذشته بود که از صاحب مغازه پرسیدیم نامه هائیکه دو هفته قبل فرستادیم رسیده است صاحب مغازه گفت بله رسیده و جوابش آمده و پرسید چرا این سئوال را می کنی گفتم حقیقت اینست که آدرس ها را من نوشته و فرستاده ام و صاحب مغازه چنان به هیجان آمد و چنان تشویقی از من کرد که همین تشویق باعث شد دنبال کار


آقای فرخ نیک و همسر ایشان

سوادآموزی را بگیرم و علاوه برزبان فارسی به یاد گرفتن زبان عبری بپردازم و بعدها هم انگلیسی.
می پرسم، چگونه و به چه نحو وارد کار اجتماعی شدید؟
- همین نرفتن مدرسه و محرومیتی که در این مورد داشتم باعث شد به فکر کمک و مساعدت به خانواده هایی باشم که بعلت وضع بد مالی قادر نیستند بچه هایشان را بمدرسه بگذارند و یا رفتن و گرفتن پول از آنهائیکه دستشان به دهنشان میرسد به مستمندان. و آنهائیکه بضاعت کافی نداشتند کمک می کردم.
بعدها همین کار را با کمک دوستان دیگر با جمع آوری اعانه و پول از افراد خیر و رساندن به افراد بی بضاعت ادامه دادم. چه در کاشان و چه در تهران. مخصوصاً در ایام موعد پسح ترتیبی داده شده بود که خانواده های مستمند ازنظر لباس - پوشاک - مواد غذایی در مضیقه و تنگی نباشند و یا چنانچه خانواده هایی ازنظر شوهر دادن دختر خود ازنظر مالی اشکالی داشتند ترتیب کمک های لازم به آنها داداه میشد بطوریکه بیشتر وقتم صرف این کارها میشد. با مرگ پدر مسئولیت زندگی مادر و ۷ خواهر و برادر بعهده من واگذار شد آن موقع یکسال از ازدواج من می گذشت و یک دختر یک ماهه داشتم. مجسم بفرمائید گرداندن چرخ زندگی یک خانواده ده یازده نفره با آن وضع اقتصادی بد آن زمان و صرف وقت در کارهایی اجتماعی چقدر مشکل بود. با این وصف نه تنها دست از دنبال کردن کار اجتماعی و مردمی را ول نکردم بلکه سعی کردم خللی در این مورد وارد نشود بخصوص که پدر به هنگام مرگ ضمن برکت

بقیه در صفحه ۱۱.

رابطه مسواک با بیماریهای مختلفه

ترجمه و تنظیم از:
دکتر ابراهیم میکائیل

از دیرزمان مسواک یکی از بهترین وسایل مکانیکی برای تمیز کردن لثه ها و دندانها بوده است. درعین حال‌مسواک‌میتواند یکی ازعوامل ناقل میکربها در دهان باشد و سبب انتشار بیماریهای مختلفه در لثه ها، گلو و سینه گردد. و گاهی ممکنست که باعث راندن میکربها بداخل جریان خون گردد.

درطی مطالعات چندین ساله که در این زمینه در دانشگاه اکلاهما بعمل آمده استز نشان داده شده است که مسواکی را که اشخاص درعرض مدت ۲ تا ۳ هفته استعمال مینمایند ناقل میکربهای بیماری زا گشته و وقتیکه دو باره در داخل دهان مصرف نمایند باعث شیوع بیماری در آن شخص میگردد. اگر چه میکربهائیکه در دهان زیست میکنند قدرت بیماری زائی زیادی را ندارند مع الوصف میکربهائیکه درزخمهای دهان وجود دارد و همچنین میکربهای موجوده در دندانهای فاسد و چرکی در لابلای موهای مسواک جایگزین گردیده و سبب انتشار بیماری میگردند. گاهی مواقع بعضی از میکربها که از راه خون به لثه ها میرسند باعث میشود که در روی مسواک باقی مانده و بعداً که دو باره این مسواک را شخص در دهان خود استعمال مینماید خویشتن را دو باره مبتلا مینماید.

تعجب نکنید. هنگامیکه آب کاسهٔ توالت را تخلیه میکنید، دراثر فشار آب و ترشح مقدار زیادی از میکربهای داخل کاسهٔ مستراح در هوا منتشر میگردد. و چون معمولا مردم مسواکهای خود را در روی دستشویی کنار کاسه قرار میدهند، این میکربهای موجود در کاسه که در هوای گرم و مرطوب حمام پخش شده است در لابلای موهای‌مسواک جایگزین میشوند. این جرمهای مختلفه هستند که درمحل گرم و مرطوب حمامها بسرعت فراوان رشد و نمو فوق العاده ای نموده و بدینوسیله مسواکها ناقل جرمهای بیماریزای دستگاه هاضمه میگردند.

یکی دیگر اینکه اشخاصیکه عادت دارند لثه ها و دندانهای خود را بسختی مسواک بزنند و در اثر این ناملایمتی لثه های خود را زخم نموده و میکربهایی را که در روی مسواکها رشد و نمو نموده بودند داخل جریان خون آنها گردیده و باعث بیماری آن فرد بشود.

پیشگیری لازمه:

دانشمندانی که در دانشگاه اوکلاهما در این زمینه فعالیت دارند، دستورات زیر را توصیه میکنند:

۱ـ بکارخانه های مسواک سازی پیشنهاد کرده اند نوعی مسواک های ارزان تهیه کنند که فقط اشخاص بعد از استعمال کردن چند هفته موهای آن از بین برود و مجبور شوند که آنرا بدور انداخته و مسواک تازه ای را استعمال کنند. بزودی این



مسواکها به بازار خواهد آمد و قیمت چندین مسواک برابر یک مسواک معمولی خواهد بود.

۲ـ لااقل هرماه مسواک خود را بدور انداخته و مسواک جدیدی را مورد استفاده قرار دهید.

۳ـ هرگاه مبتلا به هرنوع بیماری شدید بعد از بهبودی کامل مسواکی را که درمدت بیماری مصرف کرده اید تعویض بنمائید و ازمسواک جدیدی استفاده کنید.

۴ـ هرگز مسواک دیگری را مصرف ننمائید. حتی مسواکی را که زن یا شوهر و یا خواهر و برادر استفاده میکنند، مورد استعمال قرار ندهید.

۵ـ از استعمال مسواکهای موئی پرهیز کنید. همیشه مسواکهای نایلونی مصرف نمائید.

۶ـ پس از استعمال مسواک آنرا با آب گرم بشوئید و خشک نموده و در جعبه سر بسته مسواک نگاهداری کنید.

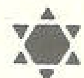
۷ـ ناگفته نماند که دانشمندان درصدد هستند وسیله ای درست کنند که اشخاص بتوانند مسواک خود را در منزل ضدعفونی بنمایند ولی هنوز این فکر بمرحلهٔ عمل درنیامده است.

نوشته زیر را آقای بهروز میمند تحت عنوان زیر برای چشم انداز ارسال نموده اند.

چکامه ای برسرزمین مقدس

برآن تارو پود خاک گلگون و پرقصه
برآن نور ایزد پاکِ همیشه طلوع در تور
برآن معبد هزار داستانِ دیوار
برآن دشت خشگ که از خون تازه هنوز
گل بنفشه ها شکفته و از گلگون لاله ها پربار
برآن بال آهنین داستان سلیمان نبی
برآن هفت شمع لرزانِ همیشه روشن در شب
تار
برآن ده فرمان نوشته در لوحه موسی
برآن سرزمین ابراهیم واخلافش
برآن شیر و شهد جاری و انگور پربار
برآن انبوه پشته ها از کشته ها
برآن فریاد جاودان دیگر هرگزها
برآن سرود ایزدی یک سرباز
بردست دعای آن بی پناه درآن سوی دریا
بریاد اکندوس آن حماسهٔ برجا
برآن نام پرغرور کشوری تنها
این حماسه تاریخ و چکامه های آن را
به نام عشق و ایمان و پرورد گار یکتا
ند هم به فراموشی نام اورشلیم را

مگر برم از یاد خویش این دست راست را





لطفاً تعهدات کیپور
خود را
به دفتر سازمان ارسال دارید

یهودیان و جایزه نوبل

با اینکه جمعیت یهودی دنیا بیش از نصف یک درصد جمعیت جهان نیست، بیش از ۱۵ درصد کل جوایز نوبل اهدایی به آنان تعلق داشته است. لیست زیر قسمتی از فهرست نام این افراد میباشد.

صلح جهانی

- ۱۹۱۱ آلفرد فراید
- ۱۹۱۱ توبیاس مایکل کارل آسر
- ۱۹۶۸ رنه کاسین
- ۱۹۷۳ هنری ا. کیسینجر

ادبیات

- ۱۹۱۰ پل جان لودو یگ هیز
- ۱۹۲۷ هنری برگسون
- ۱۹۵۸ بوریس پاسترناک
- ۱۹۶۶ شموئل یوسف آگنن
- ۱۹۶۶ نلی ساکس

فیزیک و طب

- ۱۹۰۸ اِلی مچنیکف
- ۱۹۰۸ پل ارلیخ
- ۱۹۱۴ روبرت برامن
- ۱۹۲۲ اُتومیروف
- ۱۹۳۰ کارل لندستینر
- ۱۹۳۱ اُتووار برگ
- ۱۹۳۶ اُتو لوی
- ۱۹۴۴ ژوزف ارلانگر
- ۱۹۴۴ هربرت اسپنسر گاسر
- ۱۹۴۵ ارنست بوریس چین
- ۱۹۴۶ هرمن ژوزف مولر
- ۱۹۵۰ تادِس ریچستین
- ۱۹۵۲ سلمن آبراهام واکسمن
- ۱۹۵۳ هنز کربس
- ۱۹۵۳ فرتیز آلبرت لیپمن
- ۱۹۵۸ جاشوآ لدربرگ
- ۱۹۵۹ آرتور کورنبرگ
- ۱۹۶۴ کنراد بلاک
- ۱۹۶۵ فرانکوزجاکوب
- ۱۹۶۵ آندره وُف
- ۱۹۶۷ جورج والد
- ۱۹۶۸ سالوادور لوریا
- ۱۹۷۰ جولیوس آکسلورد
- ۱۹۷۰ سر برنارد کتس
- ۱۹۷۲ جرالد موریس اِدلمن

شیمی

- ۱۹۰۵ آدلف ون بایر
- ۱۹۰۶ هنری میسان
- ۱۹۱۰ اُتووالاک
- ۱۹۱۵ ریچارد و یلستاتر
- ۱۹۱۸ فریتس هاربر
- ۱۹۴۳ جورج چارلز دوهوسی
- ۱۹۶۱ ملوین کالوین
- ۱۹۶۲ ماکس فردیناند پروتز
- ۱۹۷۳ ویلیام ه. اِستین
- ۱۹۰۷ آلبرت ابراهام میاکلسون
- ۱۹۰۸ گیریل لیپمن
- ۱۹۲۱ آلبرت اینشتن
- ۱۹۲۲ نیلز بُر
- ۱۹۲۵ جیمز فرانک
- ۱۹۲۵ گاستاو هرتز
- ۱۹۴۳ اُتو استرن
- ۱۹۴۴ آیزیدر اسحاق رابی
- ۱۹۵۲ فلیکس بلاک
- ۱۹۵۴ ماکس بورن
- ۱۹۵۸ ایگورتام
- ۱۹۵۹ امیلیو سرگی
- ۱۹۶۰ دونالد ا. گلاسر
- ۱۹۶۱ روبرت هافستادتر
- ۱۹۶۲ لو داو یدو یچ لاندو
- ۱۹۶۵ ریچارد فیلیپس فیس من
- ۱۹۶۵ جولیان شوینگر
- ۱۹۶۹ موری گل من
- ۱۹۷۲ دنیس گابورفیزیکز
- ۱۹۷۳ برایان دیو ید جوزفسون

اقتصاد

- ۱۹۷۰ پل آنتونی ساموئلسون
- ۱۹۷۱ سیمون کوزنت
- ۱۹۷۲ کیت. ج آرو

پل ارلیخ

دکتر اردشیر بابک نیا

ما باید در جستجوی گلوله های سحر آمیزی باشیم که با آنها بتوانیم عوامل بیماریزای انسان را نابود سازیم، بی آنکه آزار عمده ای به یاخته های میزبان وارد آوریم و این گلوله ها را باید با فکر خود و از مواد شیمیایی مناسب تهیه کنیم

این جمله ایست که پل ارلیخ پس از دریافت درجهٔ دکترای طب اظهار داشت و بعدها با جوشش وکوشش خاص خود آنرا از مرحلهٔ آرزو بدرجه ی حقیقت مسلم درآورد. آری او توانست گلوله های سحر آمیزی از مواد دارو یی بسازد که درمیان میلیونها سلول افراد دشمن را پیدا کرده از بین ببرد و از این راه علمی نوین را در علوم پزشکی بنیان گذاری کند علمی که بنام «شیمی درمانی» مشهور است.

نه تنها شیمی درمانی بلکه رشته های دیگر پزشکی نیز مدیون کارهای این دانشمند عالیقدر است.

پل ارلیخ در طب داخلی اساس خونشناسی نوین را بنیان گذاشت و بلودومتلین را در درمان مالاریا بکار برد و در باکتریشناسی روشهای جدید رنگ آمیزی را بوجود آورد که هنوز هم بقوت خود باقی است. هم او بود که برای اولین بار رنگ آمیزی سلول زنده را ابداع نمود.

مطالعات وی در مسئله ی مصونیت علم ایمنی شناسی را عملا از سایر علوم پزشکی مجزا ساخت و بالاخره کارهای وی در جهت یافتن داروی ضد سیفلیس پایه های اصلی شیمی درمانی امروزی را بنا نهاد

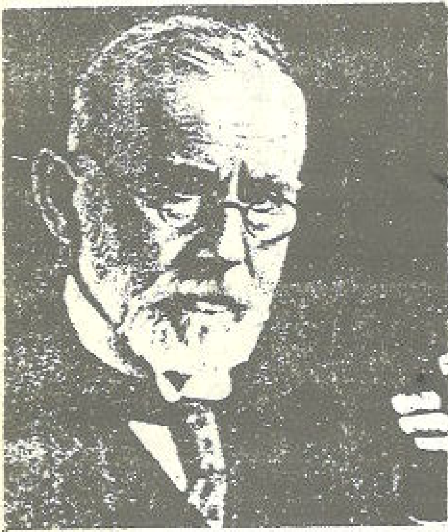
پل ارلیخ در ۱۴ مارس ۱۸۵۴ دراسترهلن از شهرهای ایالت سیلزیا در جنوب شرقی آلمان در خانواده ای یهودی بدنیا آمد. پدرش ایسمار ارلیخ و مادرش روزاو یگرت برادرزاده کارل و یگرت باکتریولژیست معروف بود.

پل ده ساله بود که وی را برای گذراندن تحصیلات ابتدایی به برسلاو فرستادند. در ۱۸۷۲ به دانشگاه برسلاو و سپس بدانشگاه های اشتراسبورک و فریبورک وارد شد و بالاخره در ۱۸۷۸ موفق به دریافت دکترای پزشکی از دانشگاه لایپزیک گردید.

گرچه تحصیلات دانشگاهی وی درخشان نبود ولی چون بکارهای تحقیقاتی علاقه ای فراوان داشت پس از دریافت دیپلم دکترا بفکر استفاده مادی از معلومات خود برنیامد و شروع بکارهای تحقیقاتی نمود.

وی مدتی دراشتراسبورک زیر نظر والدیر کالبدشناس و در برسلاو زیر نظر هایدن هاین فیزیولوژیست مشهور و کهن هایم آسیب شناس شهیر کار کرد و بالاخره با راهنمایی باکتریولوژیست آلمانی کارل و یگرت مطالعه ی خود را در رنگ آمیزی بافتهای حیوانی توسط رنگ های آنیلینی آغاز کرد و برمبنای آن موفق به تهیه ی رساله ی دکترای خود در سال ۱۸۷۸ گردید.

در پائیز ۱۸۷۸ پل بدستیاری پرفسور فون فریکس



دربیمارستان شاریته برلین نایل گردید و در آنجا این فرصت نصیب او شد که با تسهیلات و امکانات بیشتری به مطالعات خویش درباره ی مکانیز رنگ‌آمیی بافتهای حیوانی ادامه دهد و درهمین سال بود که نشان داد مبداء رنگهای حیاتی اصولا میبایستی یا اسیدی یا بازی یا خنثی باشد و مطالعاتش درهمین زمینه منجر به رنگ آمیزی سلولهای خونی و آغاز فصلی نوین در علم خون شناسی شد تاحدی که وی را بنیان گذار مطالعات امروزی فیزیو پاتولوژی عناصر خونی میدانند.

در ۱۸۹۷ ارلیخ به ریاست مؤسسه ی بهداشت عمومی فرانکفورت و در ۱۸۹۹ به ریاست مؤسسه ی جدید التأسیس درمان تجربی فرانکفورت منصوب شد. بعلاوه چند ماه بعد ثروتمند نیکو کاری بنام **فروفرانزیسکلسپیر** قسمت اعظم ثروت خود را باضافه یک آپارتمان مجهز دراختیار ارلیخ گذاشت تا با امکانات بیشتری به تحقیقات خود ادامه دهد. با اشتغالات جدید سومین و درخشان ترین دوره ی تحقیقات علمی ارلیخ شروع میشود زیرا او از این پس بدنبال جمله معروف خود «مابايد درجستجوی گلوله های سحر آمیزی باشیم که با آنها بتوانیم عوامل بیماریزای انسان را نابود سازیم بی آنکه آزار عمده ای بیاخته های میزان وارد آوریم و این گلوله ها را باید با فکر خود و از مواد شیمیایی مناسب تهیه کنیم» سری کارهای معروف خویش را در زمینه ی تهیه ی مواد دارویی از طریق صناعی آغاز نمود.

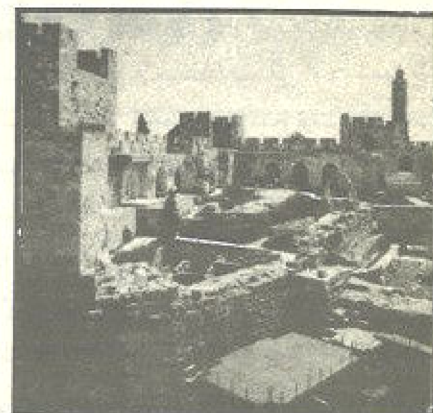
تامدت زیادی شیمیی درمانی بطور کورکورانه انجام میشد باین معنی که داروهای مختلفی را که (ماده ی عامله آنها را نمی شناختند) برضد بیماریهایی که حتی ماهیت عفونی آنها معلوم نبود بکار میبردند. از آن جمله اند استعمال تخم کدو برضد کرم کدو - استعمال کوسوبر ضدانگلهای روده در حبشه - استعمال ریشه اپیکا برضد آمیب در برزیل - استعمال ریشه گنه در آمریکای جنوبی برضد مالاریا - استعمال ترکیبات جیوه ای یا فرمول مخفی (روغن ناپولیتن) برضد سیفلیس قبل از آنکه تر پونم بعنوان یگانه داروی موثر برای علاج سیلیس به جهانیان عرضه شد. وبدین ترتیب تمام کتابهایی که تا آن زمان درباره ی درمان سیفلیس نوشته شده بود و بالغ بر چند صد جلد میشد همه با ادای یک جمله ارلیخ در ۱۹ آوریل ۱۹۱۰ ارزش خود را از دست دادند و آن این بود که «تنها درمان قاطع سفلیس ترکیب ۶۰۶ است».

در سالهای آخر عمر ارلیخ مطالعات بسیار جامع و

بقیه در صفحه 6

اسرائیل امروز

اسرائیل امروز



• همکاری اسرائیل وآلمان برای تسهیلات مشترک غذایی

(ازنشریه هاداشات) ـ کمپانی آلمانی «سو یامینتز» با کمپانی کیبوتصی «سل بار» در هتنزور درحال مذاکره اند که با بوجود آوردن یک کمپانی دست به تهیه محصولات لو بیای سوی بعنوان ماده اولیه برای تولید مواد غذایی بزنند که در فروشگاهپای ارو پا عرضه شود، این شرکت درنظر دارد که سرمایه گذاری ای درحدود ۲/۳ میلیون دلار درمحل فعلی این کیبوتص بنماید.

• آزمایش «اینترفران» در اسرائیل به تصویب رسید

از نشریه «آهاراتص» ـ یک کمپانی «اینترفران» در اسرائیل موفق به دریافت اجازه نامه برای انجام آزمایشهایی با استفاده از اینترفران ، ( )، روی بیماران مبتلا به «ایدز» و سرطان خون در کشور آمریکا گردید. این شرکت حاضر به دادن توضیحات بیشتری نشد. قبلا اجازه نامه دیگری شبیه این نیز از طرف انگلستان به این کمپانی داده شده بود. این شرکت اخیراً فروش «اینترفران ـ بتا (طبیعی) را در ایتالیا که بزرگترین خریدار این دارو محسوب میگردد، افزایش داده است.

• «ارت» معلمین مهاجر را استخدام مینماید.

ازنشریه «ال امیش مَر» ـ مدارس شبکه بین المللی «ارت» واقع در اسرائیل درعرض دوسال آینده، طبق یک برنامه وسیع خیال دارند که ۱۰۰۰ نفر از معلمین مهاجر را استخدام نمایند. ۴۳ عدد از این مدارس کالج و آموزشگاه تربیتی در اسرائیل وجود دارند که ۵۰۰۰۰ دانشجوی جوان و ۲۰۰۰۰ افراد بزرگسال در آن ها به تحصیل اشتغال دارند.

• مهاجرین از جذب شدن در اسرائیل اظهار رضایت مینمایند.

ازنشریه « حاداشات» ـ در آمارگیری سراسر کشوری که توسط موسسه «تاتز پیت» در اورشلیم زیرنظر دکتر آهارون فین انجام شده سه چهارم مهاجرین تازه وارد یهودی روسی که از سپتامبر ۱۹۸۹ وارد اسرائیل شده اند از موقعیت فعلی خود اظهار رضایت یا رضایت کامل نموده اند.

با یادگیری بیشتر زبان عبری رضایت این مهاجرین نیز افزایش مییابد. درحدود ۷۱٪ کسانی که دراین مدت به اسرائیل آمده به کار مشغول گشته اند.

• اسرائیل و روسیه دست به تبادل گروههای تأتری زده اند.

از نشریه «ماهاریو» ـ گروه تأتر معروف «استانسیلاوسکی» مسکو و تأتر «کان» اورشلیم، در پی ملاقات مدیران هر دو گروه در مسکو و اورشلیم، برای تبادل برنامه های تأتری در کشورهای یکدیگر به توافق رسیدند.

گروه تأتری «کان» با فرستادن یک گروه راپراتواری ۲۵ نفره به روسیه دست به اجرای ۴ برنامه خواهد زد. گروه روسی پس از یک تا ۲ ماه بعد از آن اقدام به اجرای یک سری نمایشهای مدرن روسی در اسرائیل خواهند نمود.

• تجسس برای یافتن طومارهای «دریای مرده» ازسر گرفته خواهد شد.

ازنشریه «ال امیش مار» ـ بعد از یک توقف چند ساله، تجسس برای یافتن طومارهای بیشتر که در حوالی «کومران» در ساحل «دریای مرده» در ماه آینده ازسر گرفته خواهد شد.

این کاوشها برای یافتن طومارهای بیشتری از نوع قبلی که در سال ۱۹۴۸ پیدا شده بود، خواهد بود.

• دانشجوی ژاپنی در اسرائیل زبان یدیش تدریس میکند

ازنشریه «ماهاریو» ـ توسوگو یا ساساکی دانشجوی زبان عبری و یدیش در دانشگاه عبری اورشلیم که کاملاً به زبان یدیش مسلط میباشد و اصلاً دارای لهجه نمیباشد، اقدام به تدریس نموده است.

نامبرده زبان‌عربی را نیز میداند.

• مهاجر یهودی حبشه ای بینائی خود را در اسرائیل بازیافت.

ازنشریه «یدیوت اهارانوت» مابرتا واشین بانوی ۷۲ ساله بعد از آنکه ۱۴ سال پیش بینایی خود را از دست داد از دهکده خود بنام «دابات» از حبشه به اسرائیل آمد. وی که مادر ۷ فرزند و ۲۰ نوه میباشد در یک اردوگاه جذب مهاجر در نزدیکی حیفا بسر میبرد که پرستار آن محل وی را به هتل «روتچیلد» در حیفا فرستاد. دکترهای چشم در آن هتل اقدام به عمل جراحی نموده و بینایی کامل هردو چشم وی را به او بازگرداندند.

ترجمه وتنظیم:
داریوش فاخری

جایزه معروف و با اهمیت ادبی اورشلیم برای سال ۱۹۹۱ به شاعری لهستانی بنام «ژبیگنیو هربرت» تعلق خواهد گرفت.

این جایزه که در رابطه با فستیوال بین المللی کتاب اورشلیم اهداء میشود، به نویسندگانی تعلق میگیرد که کارشان به بهترین نحوی نمایانگر «آزادیهای فردی در بطن جامعه» باشد. آقای هربرت پانزدهمین برنده این جایزه خواهد بود.

آقای تدی کولک، شهردار اورشلیم، این جایزه رادرمراسمی که اول ماه می ۱۹۹۱ در اورشلیم بمناسبت فستیوال بین المللی کتاب اورشلیم که از ۲۸ اپریل تا ۴ ماه می برگزار میگردد به این نویسنده اهداء خواهد نمود.

هیئت ژوری این جایزه، پرفسور سائول فریدلندر، پرفسور آلیس شالوی و پرفسور مناخم برنبکر به این دلیل برنده این جایزه راانتخاب نموده اند که اشعار وی به بهترین نحوی نمایانگر ستیز بشر برای آزادی و فردیت برعلیه رژیمهای دیکتاتوری و ندائی برای آزادی «درتمام شرایط و علیرغم تمام مشکلات بوده است. دراین شعر بنام «پیغام آقای کوگتیو»، هربرت می نویسد:

برخیز از میان زانوزنندگان ـ پشت کرده ها و درخاک غلطیدگان.

ژبیگنیو هربرت در سال ۱۹۲۴ در شهر لاوو بدنیا آمد. بعنوان یک عضو «ارتش ملی» درزمان جنگ جهانی دوم به مقابله و مقاومت برعلیه نازیها پرداخت. وقتی جنگ خاتمه یافت، به زبان خودش «کاملاً یک جوان دیگر بود» وقتی فهمید "انسان چه می تواند بسر یک انسان دیگر بیاورد."

باپایان گرفتن جنگ، به تحصیل حقوق ـ اقتصاد و فلسفه پرداخت. از سال ۱۹۴۸ شروع به نوشتن اشعارش نمود ولی بخاطر اختناق و سانسور شدید در کشورش تا سال ۱۹۵۶ موفق به انتشار آنها نشد. از دهه شصت برای مدتهای طولانی در غرب زندگی نمود و با قیام «سالیداریتی» به لهستان برگشت. سالهای اخیر را در پاریس بسر برده است.

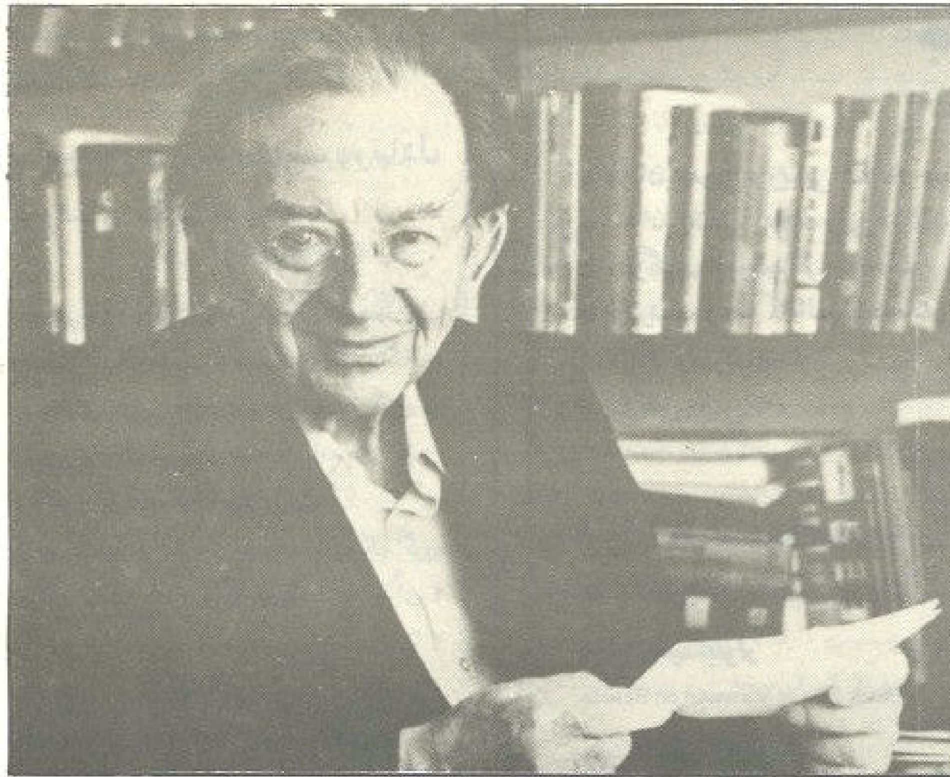
کتابهای او شامل «ریسمان نور» (۱۹۵۶)، «هرمس، یک سگ و یک ستاره» (۱۹۵۷)، «مطالعه شیئی» (۱۹۶۱)، «آقای کوگتیو» (۱۹۷۴)، «گزارشهایی از یک شهر محاصره شده» (۱۹۶۳)، «درجدائی» (۱۹۹۰)

برندگان قبلی جایزه اورشلیم عبارتند از: ارنستو ساباتو، ج. م. کوباتزی، میلان کوندرا، و. س. نای پال، گراهام گرین، سر ایزیا برلین، اوکتاو یو پاز، سیمون دو بوار، اوجین یونسکو، جورج لوئیس بورگس، ایگانزیو، سیلونه، اندره شوارز ـ بارت، ماکس فریتس و برتراندراسل.

زبان از یاد رفته

نوشتهٔ اریك فروم

ترجمهٔ دکتر ابراهیم امانت



زبان سمبولیک زبانی است که تجربیات درونی و احساسات و افکار را به شکل پدیده های حسی و وقایعی در دنیای خارج بیان می کند و منطق آن با منطق معمول و روزمرهٔ ما فرق دارد، منطقی که از مقوله های زمان ومکان تبعیت نمی کند و به عکس تحت تسلط عواملی چون درجهٔ شدت احساسات و تداعی معانی است. این زبان را می توان تنها زبان بین المللی و همگانی نژاد انسان تلقی کرد چون برای همهٔ نژادها و فرهنگهای گوناگون و درتمام طول تاریخ مفهوم یکسانی داشته است. دستور و نحو این زبان اختصاصی است و برای درک و فهمیدن رؤیاها، اساطیر و قصه ها فراگرفتن آن لازم است.

با این همه، انسان امروز زبان سمبولیک را از یاد برده است: البته نه هنگام خواب، بلکه به هنگام بیداری. آیا درک این زبان به هنگام بیداری نیز اهمیت دارد؟

مردمان قدیم، کسانی که درتمدن عظیم شرق یا غرب زندگی می کرده اند نسبت به اهمیت فراگرفتن زبان سمبولیک هیچ گونه تردیدی نداشته اند. ازنظر ایشان رؤیاها و اساطیر گویاترین بیان ذهن بشربه شمار رفته و نفهمیدن این پدیده ها دلیلی بر بیسوادی بوده است. ولی از چند قرن به این طرف تمدن غرب در این مورد تغییر وضع داده و اساطیر را ترشحات ساده دلانهٔ مغز انسان بدوی تلقی کرده است، لاطائلاتی که مدتها قبل از کشفیات بزرگ انسان در طبیعت و آموختن پاره ای از طرق مسلط شدن بر آن به هم بافته شده اند.

عصر جدید روشنگری، رؤیا را حتی از اساطیر نیزبی ارزشتر تلقی کرده وآن را لایق ندانسته است که مورد توجه انسان بالغ امروز قرار گیرد، انسانی که به کارهای بس مهمتر مثل ساختن ماشین مشغول است، انسانی که خود را «واقع بین» می خواند، چون بجز واقعیت مادی اشیائی که تحت تسلط و اختیار او هستند چیز دیگری نمی بیند؛ واقع بینانی که برای هر نوع اتومبیل خود اسم و واژهٔ مخصوصی ابداع کرده لند ولی برای بیان و ابراز متنوعترین و پردامنه ترین تجربهٔ عاطفی خود فقط از یک واژهٔ «عشق» استفاده می کنند.

ازاینها گذشته شاید اگر همهٔ رؤیاهای ما خیال آفرینیهای مطبوع بود و صرف استحقاق آرزوهای قلبی و درونی ما می شد رفتار دوستانه تری نسبت به آنها در پیش می گرفتیم ولی بسیاری از رؤیاها به صورت کابوسی وحشتناک ظاهر شده ما را دچار اضطراب و هراس شدید می کند و چقدر خوشحال می شویم وقتی پس از بیداری می فهمیم رؤیایمان واقعی نبوده است. گاه نیز از رؤیاهای خود ناراحت می شویم نه به خاطر اینکه وحشتناک و هراس انگیز بوده اند بلکه چون با شخصیت واقعی و اصلی ما به هنگام بیداری مغایرت داشته اند. درخواب می بینیم که از دوستان صمیمی و مورد علاقهٔ خویش بیزار شده ایم و یا به عکس کسانی را که هیچگاه مورد علاقهٔ ما نبوده اند اکنون دوست داریم. درخواب خویشتن را جاه طلب و فعال می بینیم درحالی که شکی در فروتنی و تواضع خویش نداریم و یا خویشتن را درحال تعظیم و تکریم دیگران مشاهده می کنیم حال اینکه پیوسته به آزادی رأی و فرزانگی خود مغرور بوده ایم. بدتر از همه این است که هیچکدام از ما قادر به درک معنی و مفهوم واقعی رؤیاهای خود نیستیم حال آنکه در هنگام بیداری با استفاده از نیروهای فکری خویش از درک هیچ مطلبی عاجز نیستیم و شاید به همین جهت است که به جای پذیرفتن محدودیت فکری خود، پدیدهٔ رؤیا را به نداشتن معنی متهم می کنیم.

خوشبختانه در سالهای گذشته تغییری عمیق در افکار ما نسبت به اساطیر و رؤیاها پیدا شده است. کارهای فروید ومطالعات او در پدیدهٔ رؤیا به عنوان یک پدیدهٔ عمومی و جهانی که هم درانسان سالم و هم در انسان بیمار اهمیت دارد نقطهٔ عطف این تغییر فکر است. فروید به خوبی متوجه شده است که بین رؤیاهای ما و اساطیر و داستانهای پریان تفاوت مهمی موجود نیست و فهم یا درک زبان یکی از آنها برای درک مفهوم بقیه کافی خواهد بود. درهمین زمینه کارهای انسان شناسان نیز توجه عموم را به سوی اساطیر جلب کرد و باعث شد که اساطیر جمع آوری شده به دقت مورد مطالعه قرار گیرند و پیشقدمانی چون باخ ئوفن توانستند با بررسی اساطیر، روشنایی بیشتری به زندگی انسان بدوی و ماقبل تاریخ بیفکنند.

با این همه، باید دانست که بررسی اساطیر و رؤیا هنوز دوران صباوت و شیرخوارگی خود را طی می کند و با محدودیتهای متعددی روبروست. از یکطرف با صلابت و جزمیت ادعاهای بعضی ازمکاتب روانکاوی مواجه هستیم که هریک اصرار دارند تنها معنای حقیقی زبان سمبولیک را دریافته اند. بدین ترتیب ماتنوع زبان مذکور را نادیده گرفته سعی می کنیم آن را فقط و فقط دریک قالب اختصاصی ارائه نمایم.

محدودیت دیگر این است که هنوز تعبیر رؤیا را وقتی معتبر می شمرند که به وسیلهٔ روانپزشک و آن هم درجریان معالجهٔ بیماران عصبانی ارائه شده باشد. من به عکس عقیده دارم که زبان سمبولیک ما را به یکی از منابع بزرگ دانش بشریعنی اساطیر نزدیک می کند وبین ما با طبقات و قسمتهای عمیقتر شخصیتمان تماس نزدیکتری برقرار می کند و به همین دلیل باید همهٔ آن را چون یک زبان خارجی مهم فراگیریم. درواقع زبان سمبولیک به ما یاری می کند تا مرتبه ای از تجربه را درک کنیم که اختصاصاً انسانی است، زیرا این سطح تجربه ازنظر محتوی و سبک درهمهٔ انسانها مشترک است.

چه به جاست نقل این جمله از تلمود: «رؤیاهای تعبیر نشده مانند نامه های باز نشده اند.» درواقع رؤیا و اساطیر هردو از راههای ارتباطی اصلی ما با خودمان به شمار می روند و اگر زبان را درک نکنیم مطالب متنوعی را که درهنگام خواب، یعنی در ساعتهایی که به تسخیر دنیای خارج اشتغال نداریم، به خود می گوییم از دست خواهیم داد. ●

پل ارلیخ

ذیقیمتی در بیماری سرطان بعمل آورد و درنتیجه ی آن اعلام نمود که سارکوم ها (تومورهای بدخیم نسج همبند) ممکن است تبدیل به کارسینوم ها (توموربدخیم نسج پوششی) شوند، همچنین تئوری جالبی درباره ی سرطانها به دنیای علم عرضه داشت.

در فرانکفورت خیابانی که مؤسسه و محل کار ارلیخ درآن واقع شده بود پس ازمرگ او بنام خیابان پل ارلیخ خوانده شدولی درزمان حکومت نازی ها بخاطر یهودی بودن ارلیخ این تسمیه تغییر کرد و پس از جنگ جهانی دوم اگرچه استرهلن که زادگاه وی بود به تصرف نیروهای لهستانی درآمد ولی آنان به احترام این مرد بزرگ این شهر را ارلیخ شتاد نامیدند.

ارلیخ عضویت رسمی و خارجی ووابسته و افتخاری بیش از ۸۰ اکادمی و مؤسسه ی علمی را دراطریش، بلژیک، برزیل، دانمارک، مصر، فنلاند، فرانسه، آلمان، انگلستان، روسیه، صربستان، سوئد، ترکیه، آمریکا و نزوئلا دارا بود و درجه ی دکترای افتخاری ازدانشگاه های شیکاگو، گوتین گن، اکسفورد، آتن، برسلاو و نشانهای افتخار از آلمان، روسیه، ژاپن، اسپانیا، رومانی، صربستان، ونزوئلا،دانمارک،نروژ دریافت نموده بود و علاوه برجایزه ی طب ۱۹۰۸ نوبل که ارلیخ به همراه الی مچ نیکف موفق به درافت آن شد در ۱۸۸۷ نیز وی موفق بدریافت جایزه ی تیدمن از فرانکفورت شد و در ۱۹۰۶ جایزه ی افتخاری پانزدهمین کنگره ی بین المللی طب در لیسبون و در ۱۹۱۱ مدال لیبیک انجمن شیمی دانان آلمان و در ۱۹۱۴ جایزه کامرون ادینبورگ نصیب وی گردید.

در ۱۸۹۷ حکومت پروس ارلیخ را به سمت طبیب مشاورویژه ی دربار انتخاب کرد و در ۱۹۰۴ بعنوان عالیترین عضو این مرجع برگزیده شد و بالاخره در ۱۹۱۱ مفتخر به دریافت لقب عالی جناب گردید.

ارلیخ در ۱۸۸۳ با هدویگ پینکوس ازدواج نمود و صاحب دو دختربنام های استفانی و ماریان شد.

با آغاز جنگ جهانی اول درسال ۱۹۱۴ ارلیخ دچار صدمه ی روحی سختی شد بطوری که یکبار دیگر درمعرض ابتلا به بیماری سل قرار گرفت و در ۲۰ اوت ۱۹۱۵ دربرابر هجوم بی امان بیماری سل ایستادگی نتوانست کرد و همه ی نیروی جسمانی وی به پایان رسید و از پای درافتاد و در گورستان ویژه ی یهودیان در فرانکفورت مدفون گردید. ●

رود در روی سرب

داریوش فاخری

ازاین سموم که برطرف بوستان بگذشت
عجب که بوی گلی هست و بوی یاسمنی
مزاج دهر تبه شد دراین بلا حافظ
کجاست فکر حکیمی و رأی برهمنی

هجوم یکباره فرهنگ سینمایی بعد از انقلاب به لوس آنجلس واستقبال تشنگان غربتی این خطه از هدایای وطنی که از آن دور مانده اند، پدیدهٔ مورد بحث مجامع ایرانی است. من نیز با ولعی که ناشی از کنجکاو یها ـ دیداری از ازدست داده ها ـ و یا شاید دلسوزی بر فقدانهاست به دیدن این فیلمها میروم. ساعتی را با بیضائی و مهرجوئی میگذرانم و برخورد دو طبیعت باشو و مادرتازه اش را دست مایه ساعتهای تنهایی ایرانی خود می کنم. و یا دنبال مستاجرین مهرجوئی زندگی یک انسان را در هر کجا محک میزنم و پابپای هامون دنبال خودم میگردم.

برای اینهم دست به قلم نبردم تابه «سرب» رسیدم که مسعود کیمیائی آن را به من و یهودیان دیگر پراکنده دنیا تقدیم کرده بود. بسته پیشکشی آقای کیمیایی را که بازکردم، در فضای فیلم دنبال خودم گشتم. بیرون آمدم، گیج بودم، ناباوری من از کیمیایی بود، چه او را فیلم سازی برتر از این میدانستم.

دست به قلم بردم نه آنکه از شرف یهودی خودم، از خوب بودن آن یا از برتر بودن یکی به یکی دیگر به دفاع برخیزم، بلکه شاید حقایقی را که بی شرمانه و آگاهانه توسط گروهی جاعل نفی می شود وملغمه‌ای از باورداشتهای تکراری و بی پایه را که بصورت الگویی برای زمینه پیوندی فاجعه بار به انسان ایرانی در بند مانده امروزی عرضه می شود، موشکافی کنم. موشکافی طریقتی ناجوانمردانه و مصیبت بار که با بکاربردن یک مفهوم و استنباط مبهم و نامشخص برای مطالعه قومی و نه از طریق علمی (که این نیز از خصیصه های ویژه این جاعلان است). سعی در ترتیب و همانند سازی بی خبران و انسانهای تنبل قوم خود را کرده اند.

وظیفه من بعنوان یک انسان رو بروبا خطر در نفی مطلق واقعیتها، چون سازنده فیلم سرب و افراد هم قماش او نیست بلکه رو برو کردن او با واقعیتهایی است که سعی در پوشیدنشان را دارد. دراین راه با بررسی شرایط روانی، تاریخی، با روشن بینی و شجاعت و دستمایه ای از عواطف انسانی که همواره کوله بارقومی انسانهای متعهد و پیشرو است سعی در پاک کردن زباله های فکری این نوع انسان کنم.

تاریخ «اتنوسانتریسم» به زمانهای بسیار قدیم برمیگردد. مصریها دراین رابطه تنها مصریان را آدم و بیگانگان را یکسره آدم نمیدانسته اند. در لغات مصریان آدم یعنی انسان مصری و لاغیر. دراین راه «نارسیسم» که به معنی قوم خود را برتر دانستن و بیگانه را حقیر شمردن بصورت بیمارگونه تری در اقوام مختلف شکل پیدا نموده و خودنمائی کرده است.

بطور مثال برخی از اقوام پیشانی کوتاه با پوشاندن و بستن پیشانی با چوبهای کوتاه و اقوام لب کلفت با گذاشتن نعلبکی بین فک و لبهای پائین خود سعی در تغییر فرم اعضای بدن خود داشته که به تعبیر آنان آنچه ازماست، درهمین حد که ازماست ذاتاً ارزنده تراست بهتر و نتیجتاً نوع بیگانه کم ارزش تر.

ژان پل سارتر فیلسوف فرانسوی عقیده دارد که ریشه «انتی سیمیتزم» از خود دوستی، زمانی که با احساس برتری بر دیگران همراه میگردد، بعدی تازه گرفته و تشدید میگردد.

بحران های دوران زندگی هر انسان و دلشوره های جهانی او در مواجهه با تغییرات سرسام آور زمان عصر کامپیوتر واطلاعات، باعث واکنش



های چند گونه ای میگردد که بنابمیزان توانایی وی در پذیرش و نفی این دگرگونیها متفاوت میباشند. انسانی که واخورده و منزوی از این رو یاروئی درمیاید ـ از لحاظ روانشناسان صفات بدی را که بطور مبهم می داند که دارد، اما نمی خواهد و یا نمی تواند به داشتن آن اعتراف کند و یا سعی در پنهان کردنشان را دارد، به دیگری یا گروهی دیگر نسبت میدهد و ازاین راه با دریافت بازتاب زشتیهای خود در دیگری از او متنفر شده و بدین سان خود را پاک و نیک میبیند.

روی سخن من دراین مقال با واخوردگانی است که بقول «آلوین تافلر» نویسنده «شوک آینده» در مصاف با آینده و شکل پذیری مثبت درمقابل آن خود را باخته اند. این جامعه محتضر که ازآن امید هیچ باروری نمی توان داشت، از چندین عامل برخوردار میگردد که به زبونی دوران فعلی خود برسد.

در پس شکستها و محرومیتهای یک انقلاب واخورده ـ کشتارها ـ نامردی ها وناباوری های روزمره در رو یارویی با دنیایی که در آن تکنولوژی و پیشرفتهای انسان امروزی ازراه شکوفایی استعدادها، و دانشها که پی آمد آن ـ امکانات بشری و فوق بشری است، روشنفکری از این قماش در دنیایی گنگ و مبهم سرگردان است. احساس دلهره واضطراب و سرگشتگی مضافاً به گذر سریع عمر، آقای کیمیایی وهم پالکی هایش را برآن داشته که با ایجاد یک اسطوره رستگاری که به غلط آن را اسطوره باروری و خلقت هم میپندارند سعی درنجات خود کنند. سازندگان فیلم سرب با شعارهای پی در پی ضد یهودی خود و با ایجاد تنفر (که متضمن سودی درونی یا بیرونی است) برای خود قریبی و دیگران قریبی سودمیجویند.و میخواهند که با تشکل عقب مانده هایی چون خود احساس امنیتی به واپس خورده های دیگر که چون خودشان در هزارتوهای کابوسهای شبانه حیرانند، عرضه نمایند.

آقای کیمیایی دراین فیلم بصورت دن کیشوت «سروانتس» به جنگ آسیابهای بادی ذهن خود میرود. فیلمنامه سرب برای خوش آمد سران سیاسی کشور انقلاب زده ایران مهاجرین اولیه کشور اسرائیل را مورد این سئوال قرار میدهد که چگوه میتوان کشوری را توسط قومی که ازمیان خون و چرک برمیخزد بر پا نمود. دراین راه ذهن مالیخولیائی نویسنده و هذیانهای تب آلود آقای کیمیایی تا آنجا برای دروغ پردازی های فیلم پیش میرود که در دوره آقای مصدق یهودیان ایرانی با مسلسل در خیابانها چون فیلم پدرخوانده شیکاگوی دومی را در تهران بنا کرده اند و آقایی بنام «مئیر» آل کاپون آنهاست و در بندرهای شمالی ایرانی بسبک فیلمهای وسترن آمریکایی ششلول کشی میکنند. لباسهای آخرین مد میپوشند ـ هم طراز یک هموطن مسلمان در دادگاهها حق دارند و بدون شهادت دانیال قهرمان فیلم ممکن است یارغار آیت الله کاشانی و مصدق به اتهام قتل یک یهودی بالای دار برود. درلابلای تمام این حوادث، فیلم به من یهودی تقدیم میشود و از من می خواهند که اسرائیل را لعنت کنم و در کشورم که ایران است بمانم.

این همه شعار از کشوری است که تنها یهودی عضو پارلمانش حالت یک مترسک را دارد. یک یهودی نمی تواند و نباید مقام لشکری و کشوری داشته باشد. رئیس دانشگاه شود یا شهردار ـ یا... باید در ایران بماند، برای خالی کردن عقده اکثریت کاری که آمریکائیها با سرخپوستان در فیلمهای کابوئی کردند ـ آقای کیمیایی با یهودیان در فیلم سرب کنند. در ایران بماند تا در خارج چون یهودیان دیگر بالا تر از ۹۶ جایزه نوبل نبرد در ایران بماند تا چون دیزرائیلی نخست وزیر انگلستان نشود. چون کیسینجر به مقام وزارت خارجه آمریکا نائل نگردد. اینشتن نشود و بزرگترین لابراتوارها و دانشگاههای غربی را نگرداند.

باید در ایران بماند تا او را جود ترسو بخوانند و به اسرائیل نرود تا با ۳ میلیون نفر درمقابل ۴۵۰ میلیون دشمن بایستد و پیروز شود.

یهودی که در ایران حق ندارد معلم مدرسه غیر یهودی شود در اسرائیل وزیر کابینه است و حادثه ساز حوادث بین الملل. فراموش نشود این همان کشوری است که تابحال ۲ قمر مصنوعی هوا کرده ـ هواپیمای جنگنده لوی را به ارو پای غربی و آمریکا پیش فروش کرده. بزرگترین صادر کننده وسایل لیزر در دنیاست و...و...

اگر این حال و روز یهودی دهه ۹۰ در ایران است ـ حال و روز او ۴۲ سال پیش معلوم است.

در داستان «سرب» میرزا آقانوری در دهه ۴۰ در محله کلیمیان زندگی میکند ـ شبی از بد حادثه به اتهام قتل یک یهودی که بارها قبلاً تهدید به مرگ کرده متهم می شود و به زندان می افتد.

شهود حادثه یک زن و مرد جوان یهودی هستند که بقصد مهاجرت به اسرائیل از دست دشمنان یهودی!! خود فرارند. آقا میرزا از برادر خبرنگار خود که زنش را به قتل رسانده میخواهد که شهود را به دادگاه بیاورد تا اعدام نشود. این مرد خوشنام که رفیق و یار دکتر مصدق و آیت الله کاشانی است به هیچوجه خیال پارتی بازی هم ندارد.

فیلم ساز ایرانی سرب که هیچگونه دستمایه و تماس نزدیکی با یهودیان ایرانی نداشته و ندارد اذعان میکند که یهودیان در محله خودشان که جدا از مسلمانان است زندگی میکرده اند ولی تعمداً از بازگوئی این واقعیت دوری می جوید که مسلمانانی که باجبار دراین محله ها زندگی

بقیه در صفحه 9

چشم انداز

PUBLISHED BY: IJAC
EDITOR: DARIUSH FAKHERI
ART SUPERVISION:
NAZGOL PUBLICATION
ADMINISTRATION:
FARIDEH ZARGAROF

ناشر: سازمان یهودیان ایرانی مقیم کالیفرنیا (سیامک)
سردبیر: داریوش فاخری

همکاران این شماره:
دکتر بروخیم
داوید فاخری
ا ـ آرام نیا
ناصر زاغی
نجات ربیع زاده
دکتر اردشیر بابک نیا
دکتر ربرت خرمیان
فریدون فولادی
فریده زرگراف
بهروز میمند
ا ـ آفار
نیلوفر آرام نیا
طراحی و صفحه بندی: سعید سیادت
زیرنظر انتشارات نازگل

یادداشتهای آدم

ترجمه مهندس عموئی
نوشته مارک تواین

دوشنبه این مخلوق جدید باموهای بلندش سعی میکنه سرراه من قرار بگیره. همیشه پشت سرم راه میافته پروانه وار دور و برم میچرخه. من علاقه ای ندارم چون به همنشینی عادت نکرده ام. آرزو کردم کاشکی او همینطور پیش حیوانات دیگه باقی میموند... هوا امروز ابریه، فکر میکنم ما بارون خواهیم داشت. ما؟ ما چیه دیگه؟ از کجا این کلمه را پیدا کردم؟ آها حالا یادم اومد مخلوق جدید همیشه اونو بکار میبره.

سه شنبه آبشار بزرگ را بازدید کردم. بهتره بگم بهترین چیز دراین ناحیه. مخلوق جدید اسم اونو «آبشار نیاگارا» گذاشته ـ کمترین اطلاعی هم ندارم که چرا. موقعی که او میگه این شکل «نیاگارا است» ممکنه اصلا بی معنی باشه فقط یه عقیده آنی است و یه تصور توخالی. خودم بکلی وقت اینکه برای چیزی اسمی پیدا کنم ندارم. مخلوق جدید هرچه را که سرراه ما قرار میگیره، قبل از اینکه بتونم اظهار عقیده یا مخالفتی داشته باشم اسمی براش درست میکنه. و دلیلی که همیشه میاره اینه که فلان چیز هم «همینطوره».

چهارشنبه برای خودم درمقابل بارون سر پوشی ساختم. اما من نتونستم تنها برای خودم نگه دارم. مخلوق جدیدم فورا زیر سر پوش اومد. موقعیکه خواستم اون بیرون کنم آب از دو متفذی که او می بینه سرازیر کرد. با پشت دستش اونارو پاک کرد و از خودش صداهایی درآورد مثل بعضی حیوونای دیگه، موقعیکه احساس درد میکنند یا وقتیکه وحشت ورشان میداره. اگه فقط انقده صحبت نمیکرد، همش وراجی میکنه.

جمعه اسم گذاری بدون هیچ توقفی پیش میره. مایلم اونطور که دلم میخواد مخالفت کنم. برای این زمین وسیع دراینجا اسم خوبی پیدا کردم که قشنگ و موزیکال بود ـ «باغ بهشت». من هنوز هم این اسمو بزبون میارم اما نه آشکار بلکه دزدکی. مخلوق جدید میگه آدم درتموم این زمین فقط جنگل ـ صخره و آب می بینه کوچکترین شباهتی هم بباغ نداره بلکه شکل یک پارکو داره نه چیز دیگه. بعد اونم همینطوری بدون اینکه از من بپرسه اسمشو «پارک آبشار نیاگارا» گذاشته.

درزندگیم دیگه مثل سابق خوشبختی پیدا نمیشه.

شنبه مخلوق جدید میوه زیاد میخوره. حتماً به همین زودی ها میوه کم میشه و ما درمضیقه میافتیم. باز دو باره «ما» این کلمه ورد زبون خودشه و ازبسکه شنیدم حالا دیگه منم عادت کردم...

امروز صبح زود هوا نسبتاً مه آلوده. من شخصاً درهوای مه آلود بیرون نمیرم ولی این مخلوق جدید میره هرجور هوایی میخواد باشه. او بیرون میره. باپاهای کثیفش دو باره با عجله برمیگرده. و مرتب حرف میزنه. درحالیکه سابق اینجا خیلی مطبوع و آروم بود.

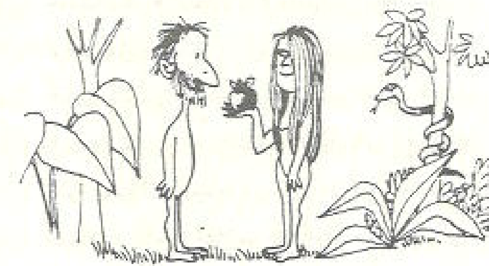
یکشنبه امروز را با خوشی پشت سر گذاشتم. اینروز همیشه خسته کننده ترمیشه. در آخرین ماه نوامبر یکشنبه آخری را روز استراحت انتخاب کردن و روز مخصوصی اعلام شد. قدیما شش روز هفته را به همین منوال میگذروندم و امروز؟ صبح مخلوق جدیدو دیدم که چطوری به یه درخت ممنوعه کلوخ میندازه تا سیبهارو پائین بیاره.

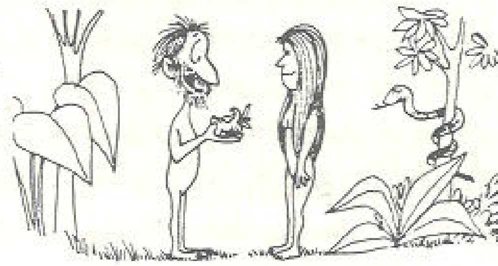
دوشنبه مخلوق جدید میگه اسمش حواست. بلکه کاملا درسته و نمیخوام مخالفت کنم. او میگه هروقت که دلم براش تنگ بشه یا اونا آرزو کنم با این اسم میتونم صداش کنم. درجوابش گفتم: پس این اسم زیادیه. ظاهرا این کلمه «زیادی» منو جلو چشم مخلوق جدید محترم کرد.

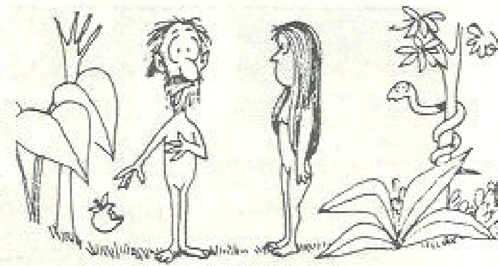
حقیقتاً هم این لغت «زیادی» خیلی خوبه و معنی کلی داره و در هرموقعیتی شایسته بزبان روندته سپس این مخلوق جدید درجوابم گفت که او به هیچوجه «خنثی» نیست. بلکه یک «مؤنثه» جای تردیده ولی برام فرق نمیکنه، هرچی دلش میخواد باشه. اگه فقط او راه خودشو میرفت و همیشه اینقده حرف نمیزد.

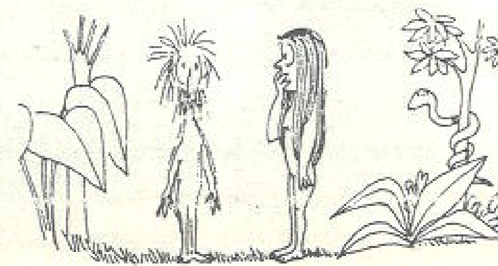
جمعه اینطور بنظرش اومده بود که ازمن خواهش کنه بهتره دیگه از آبشاری که قبلا باون عادت کرده بودم عبور نکنم. نمیدونم گذشتن من از اونجا به چه کسی آزار میرسونه؟ او میگه آبشار اونو ناراحت میکنه. دلم میخواد فقط بدونم چرا؟ از زمانیکه من اینجا هستم همیشه اینکارو کردم. توی آب پریدن ـ زیرآبی رفتن و جنب و جوش در آب برام بزرگترین تفریح بوده. از این گذشته من همیشه فکر کردم که این آبشار برای همین کارها اینجاست. تا اونجائیکه میتونم فکر کنم و عقلم میرسه برای همین منظور اینجا بوده والا چه فایده ای داره. بالاخره باید بدرد کاری بخوره. حالا اومیاد و میگه تموم این صحنه ها برای مدلهای نقاشی اینجاست. بعد از این صحبتها من سوار یک ظرفی شده از آبشار سرازیر شدم ـ اینم مطابق سلیقه او نبود. بعد سوار ظرف مخصوصی شدم هنوز هم راضی نبود. پائین آبشار کمی زیر آب و بعد روی اون در امتداد جریان آب شنا کردم ولی نمی دونید بعد ازاون چقدر از من گله کرد. تغییر مکان برام خوب خواهد بود.

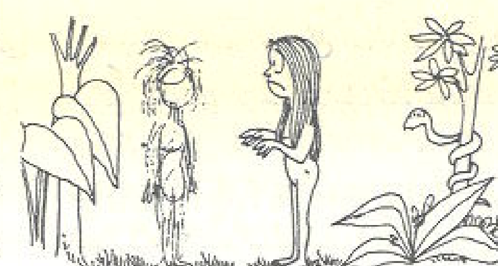
شنبه سه شنبه شب هفته قبل قاچاق شدم پس از دو روز جدایی و مهاجرت دریه نقطه دورافتاده سر پوش تازه ای برای خودم ساختم و چقدر زحمت کشیدم تا رد پای خودمو گم کنم و مخفی بمونم ـ معهذا با کمک یک حیوونی که اونو رام کرده بود و اسمشو «گرگ» گذاشته بود منو پیدا کرد. یهو پرید توسر پوش اومد طرف من و دو باره سروصدای گله و شکوه را که دوست نداشتم گوش کنم آغاز کرد. چاره ای دیگه نداشتم جز اینکه با او مراجعت کنم. ولی اگر موقعیتی پیدا بشه دو باره فرار میکنم. برای کارهای مختلف و اشیاء گوناگون زحمات زیادی متحمل میشه مثلا سعی میکنه بفهمه چرا بعضی حیووناتی که شیرو ببر اسمشونه دراین سرزمین پهناور سبزه و گل زندگی میکنن درحالی که بعقیده او اونا یه نوع دندونائی دارن که آشکارا میرسونه برای دریدن همدیگه خلق شدن. این طرز فکرو میشه یه نوع دیوونگی گفت.

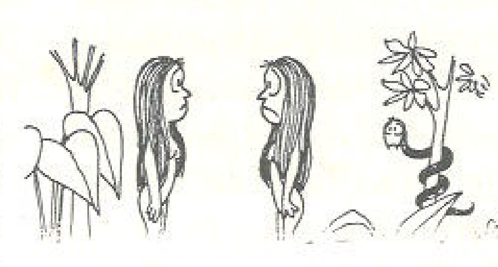












یکشنبه امروزو بخوشی گذروندم.

دوشنبه حالا خیال میکنم علتشو فهمیده باشم چرا هفته وجود داره ـ بهرکسی فرصت اینو میده که خستگی روز یه شنبه رو درکنه. راستی فکر خوبیه... بازم حوا را پای درخت ممنوعه پیداش کردم. بالای درخت رفته بود و من بهش کلوخ انداختم تا اینکه پائین اومد و گفت هیچکس اونو ندیده. گمون میکنم او مهارت کافی برای انجام خطرناکترین کارهارو داره. اینو جلو روشم گفتم. بازاین کلمه «مهارت» اونو مثل حس حسادتش تحریک کرد. درضمن حسادتش هم خیلی بآسونی تحریک میشه. درهرصورت اینهم کلمه بسیار خوبیه.

سه شنبه تازه ترین خبری که بمن داده اینه که یه دنده منو ورداشتن و اونو ساختن. بنظرم این ادعای جسوری میکنه. چون از من هیچوقت دنده ای کم نبوده.

شنبه دیروز آفتاب تو آب. موقعی بود که تاکمرش توچاله آب خم شده و میخواست خودشو تو آب ببینه. اینکارو همیشه موقعیکه از جلوی آب رد میشه میکنه ولی تاحالا هیچوقت توش نیفتاده بود. آب فراوونی قورت داد که نزدیک بود خفه بشه. موقعیکه از آب بیرون اومد گفت. یه چیز باورنکردنیه. بازم بخاطر اون مخلوقاتی که

بقیه در صفحه 9

یادداشتهای آدم

بایستی در آب زندگی کنن افسرده و غمگین بود. او اونارو ماهی مینامید. هنوز هم از اسم گذاری بیجهت اشیاء و اجسام دست نکشیده. موقعیکه او اسم اونارو صدا میکنه اصلا نمیان. ولی باوجود این اسم گذاشتن منعش نمیشه. چکنه دیگه، دیوونه است!

نتیجش این بود که دیروز تعداد زیادی ماهی صید کرد و باخودش بردتو سر پوش بعذر اینکه اینا میخوان گرم بشن. اونارو تو رختخواب من جا داد. ولی من از همون لحظه متوجه بودم و باین حقیقت پی بردم که اونا به هیچوجه خوشبخت تر از قبل نیستن. فقط خیلی آروم تر بودن. اگر شب بشه اونارو همینطور جلوی درمیندازم و دیگه بااونا نمیخوابم چون بطور نامطبوعی ترو لیز هستن و میون اونا خوابیدن مخصوصا موقعی که آدم چیزی بتن نداره خیلی ناگواره.

یکشنبه امروز رو بخوشی گذروندم.

سه شنبه حالا خودشو با مار همنشین کرده. حیوونای دیگه خیلی خوشحالند چونکه مار مدام دور و بر اونا میگشت و نمی ذاشت استراحت کنن. منم به همیچنین خوشحالم چون که مارهم مثل خودش صحبت میکنه و هم صحبته و من میتونم کمی استراحت کنم.

جمعه او بمن میگه مار باو گفته که میوه این درختو بچشه و بهش قول داده که نتیجش یه پیشرفت بزرگ و زیبائی میشه. بهش گفتم: از خوردن اون میوه چیز دیگه ای هم بوجود میاد - مرگ بدنیا میاد. چه اشتباه بزرگی کردم. بهتر میبود این تذکرو برای خودم نیگه میداشتم. خلاصه یه دفعه دیگه بهش گفتم که از درخت دورباشه.

همه جور ناراحتی رو پیش بینی میکنم و دو باره فکر مهاجرت هستم.

چهارشنبه اوقات رنگارنگی را پشت سر گذاشته ام. اون شبی که فرار کردم و تموم شب را با سرعتی که اسب میتونه بدوه بدووندن اسب پرداختم فقط باین امید که از پارک بیرون برم و بسرزمین دیگه ای برسم شاید تموم بدبختی ها گریبانگیرم نشه. ولی مثل اینکه مزاوار نبود موفقیت داشته باشم. یکساعت از طلوع آفتاب گذشته بود و من هنوز بمرز نرسیده بودم. درعوض خودمو دریه محل پر از سبزه و گل یافتم که در اینجا هزاران حیوون جمع بودن که بعضی ها خوابیده و عده ای درحال چریدن و قسمتی همانطوری که در حیوونا رسم و معموله، مشغول بازی دیده میشدن. ولی ناگهان دسته جمعی عربده و نعره های عجیبی سردادن و لحظه ای بعد همشون همینطور گیج و پریشون قاطی پاطی راه افتادن. درحالیکه همه میدویدن روی همدیگه باینور و اونور میافتادن وهمدیگه رو تکه پاره میکردن بطوریکه من چنین چیزی رو غیر ممکن میدونستم معهذا فوری فهمیدم، موضوع از چه قراره - حوا ازمیوه درخت ممنوعه خورده و در همون موقع مرگ به جهان روآورده بود. ببرها باسب من حمله کردن و اونو زخمی کردن بدون اینکه از خواهش و تمناها یا از اوامر من جاخالی کنن. بله، اونا منو هم دریده بودن چنانچه پابفرار نمیذاشتم. دراونطرف مرز پارک این محل رو پیدا کردم و دراینجا خودمو به چند روزی بی اندازه راحت حس کردم. تااینکه - او منو اینجا هم پیدا کرد و غفلتا جلوی من ایستاده بود.

جالب توجه اینکه آنقدرها هم برام ناخوش آیندتر از اونچه که قبلا پیش خود مجسم کرده بودم نبود. او هم این محل را بد ندونست و البته فورا اینجاروهم اسم گذاری کرد. از اینکه او منو پیدا کرده بود خیلی خوشحال شدم. از اونجائیکه هیچ میوه ای در اون پارک پیدا نمیشد چند تا سیب از درخت ممنوعه با خودش آورده بود. من چنان گرسنه بودم که مجبور شدم خودمو با اون سیب ها سیر کنم. درحالیکه برخلاف دستورات اولیه خودم بود. ولی درآنموقع باین نکته پی بردم که انسان موقعی پابند دستورات و قوانینه که باندازه کافی برای خوردن داشته باشد. چیز تازه ای هم در حوا کشف کردم. او با یه نوع پوششی از برگ درخت اومده بود و درحالیکه من از او میپرسیدم: معنی این بی مزگی چیه؟ برگهارو پاره کردم و بزمین انداختم لرزه براندامش افتاد و صورتش سرخ شد.

تا اونموقع هرگز لرزیدن و سرخ شدن کسی رو ندیده بودم. نه فقط بنظرم زیبا نیومد بلکه خیلی هم هجو بود. او درجواب سئوال من فقط گفت که خودت بعدا متوجه خواهی شد. و او دراینباره حق داشت زیرا باوجود گرسنگی ام سیب نیمه خورده رو کنار گذاشتم (اون بهترین سیبی بود که تا اونموقع بخصوص دراین فصل خورده بودم) و شروع کردم خودمو با همون برگهائیکه ازتن او برداشته بودم بخودم بیاویزم. بعد اونو همانطوریکه اونجا ایستاده بود نگاه کرده و امر کردم که برگهای زیادتری بیاره والا اسکاندالی بپا میشه. او امر منو اطاعت کرد و باهم به محلی رفتیم که قبلا حیوونای وحشی مبارزه نابودی خود را شروع کرده بودن.

چند تاپوست اونارو جمع کردیم. باو دستور دادم چند دست لباس از اونا بهم بدوزه که ما بتونیم خودمونو آشکارا نشون بدیم. لباسها زبرو ناجورن، اما درهر صورت جدیدترین مدن و این معمولا قاعده کلی برای لباسهاست.

همچنین تازگیها فهمیده ام که او یه همنشین بسیار خوبیه. حالا بدون او کاملا تنها و افسرده خواهم بود. مخصوصا اینکه ملک شخصی خودمو نیز از دست داده ام. دراینباره او میگه که ما باید برطبق دستور جدید اجسام مدام برای امرار معاش خود کار کنیم. از اونجائیکه خودشو قادر بکار میدونه او کار خواهد کرد من نظارت رو برعهده خواهم گرفت.

سال بعد. ما اسمشو قابیل گذاشتیم. موقعیکه من در صحرا پی شکار بودم حوا اونو در چند کیلومتری منزلی که ما در روی زمین ترتیب داده بودیم بدام انداخته بود. حوا عقیده داشت که تا اندازه ای بماشباهت داره و شاید هم باما خویشاونده ولی بنظر من اشتباه میکنه. اختلاف بزرگی که بتنهایی در اندام او وجود داره اینو میرسونه که یه موجود دیگه شاید هم حیوون جدیدی باشه - شاید یه ماهی باشه. موقعیکه من اونو تو آب انداختم تااز ماهی بودنش خاطر جمع بشم، فورازیر آب رفتش. و بلافاصله حوا پشت سرش تو آب پرید و اون بیرون کشید و نتونستم با آزمایش خودم این موضوع را ثابت کنم. ولی من هنوز هم عقیده دارم که اون یه ماهیه. درحالیکه برای حوا فرق نمیکنه که او چیه. ولی به هیچ قیمتی نمیخواد که من آزمایش دیگری انجام بدم. اینو که نمی فهمم. اصلا تازگیها خیلی چیزها برام نامفهومه. از موقعی که حوا این موجود رو درخونه نگهداشته اینطور معلوم میشه که طبعش هم تغییر کرده. و دیگه نمیذاره آزمایشاتی روی این موجود بعهده بگیرم. درحالیکه هیچ دلیلی هم نداره که علتشو بگه. تابحال باهیچ حیوونی مثل این رفتار نکرده حقیقتا خیال میکنم که پنج حس حوا دیگه درست کار نمیکنه.

یه مدتی ماهی رو تا نصفه های شب تو بغل جامیده و وقتیکه نق میزنه و گریه میکنه (چون دلش میخواد تو آب بره) من اونو برمیدارم که بچاله آبی برسونم و توش بندازم. اونوقته که حوا جلومیاد و از ماهی چنون دفاع میکنه که هرگز اونوقتی که عقلش سرجاش بود اینکارهارو نمیکرد. دراینجور مواقع دو باره از سوراخ های نگاهش آب سرازیر میشه و بعد ماهی رو بسینه خودش فشار میده و آهسته به پشتش میزنه و با دهنش هزارجور صدا درمیاره که اونو ساکت کنه. کاملا او دیوانه وار بفکر موجود جدیده. سابقا اونو هرگز با یه ماهی یا یکی از حیوونای دیگه اینجور صمیمانه ندیده بودم. به همین جهت حالا دراینباره زیاد فکر میکنم. گاهی اوقات ببرهای جوون رو باینجا میاره و با آنها بازی میکنه ولی نه همیشه و هیچوقت درشب این کارو نمیکنه و موقعی هم که صبحونه باونامزه نمیده توجی باونا نمیکنه و گوش بحرفشون نمیده.

یکشنبه اینجور که معلومه او میخواد یکشنبه هارو از روزهای هفته سوا کنه و دیگه کار نکنه. بلکه برای رفع خستگی هفته اونجا دارز بکشه و باماهی بازی کنه. موقع بازی هم همه نوع صدایی از دهانش بیرون میاره که ماهی رو خوشحال کنه. بعد دستش یا انگشتشو بدهن موجود تازه میبره که شروع میکنه بخندیدن در مدت عمرم خنده های ماهی رو ندیده بودم ولی حالا هم شک و تردید دارم.

حالا خودم هم از روزیکشنبه خوشم میاد. چونکه باید درعرض هفته کار دیگرونو نظارت کنم جسم و روحم هر دو خسته میشن. سزاواره که یکشنبه های بیشتری در هفته باشن. درزمان سابق بزحمت میشد روز یکشنبه رو تحمل کرد. اما حالا برام عادتی شده تفننی.

پایان



رودرروی سرب

میکردند خوشنام نبودند. بطور مثال در محله یهودیان تنها مطربها، مخنث ها، رقاصها و یا اندازها بودند که تن به خفت همسایگی یهودی میدادند. در متن این فیلم تأیید این شخصیت (باباریگری جمشید مشایخی) را بارها در مورد قتل به مثابه راه حل مشکلات زندگی می بینیم. فیلم ساز ایرانی دوران انقلاب با برداشت حول و حوش خود در ایران فعلی و در رو یارو یی با واقعیتهای ملموس هر روزه با استفاده از شخصیتهای پااندان،مخنث، مطرب و رقاص و قاتل با دروغپردازیهای علنی سعی در پیروزی و به حقانیت رساندن افکار این افراد در برابر صهیونیسم جهانی را دارد.

در مورد آقای کیمیایی و فیلم سرب این چند تئوری وجود دارد:

۱- تحت فشار شکم و زیر شکم زیربار این مزعبلات رفته اند.

۲- چنان فیلم را مسخره ساخته اند که تنها وزارت ارشاد این فیلم، تئوریها و شعارهایش را قبول کند و بدین ترتیب دست خود را از این گناه شسته باشند.

۳- همچون آخرین وصیت یک اعدامی ،ملغمه ای از فیلم هایی بسبک رومئو و ژولیت - آل کاپون در شیکا گو فیلمهای وسترن جان و ین و غیره... را دریک فیلم بسازد و دق دلی از عزا درآورد.

خیالپردازیهای کیمیایی همراه با انتخاب بد موسیقی و نداشتن حداقل مطالعه در مورد یهودیان ایرانی او را برآن داشته که بطور مثال، سر قبر مردگان یهودی یک نوازنده آکاردئون بکارد - سوء قصد کنندگان صهیونیست پس از ساعتها رانندگی برای انجام سوء قصد خود به شمال بروند و درگیرودار تیراندازیهای بامسلسل وسط خیابان خواب بروند تا مسلسل آنها دست قهرمان داستان بیفتد.

یهودی که در آن زمان اگر روز بارانی بود حق نداشت ازمیان بازار بگذرد مبادا باتماس با یک مسلمان اورا نجس کند - روز بارانی یک مسلمان را بقصد کشت کتک میزند و یک تماشاچی حتی دخالت نمی کند. و...

درخاتمه برای من به عنوان یک یهودی طرف صحبت فیلم «سرب» که پشینه فرهنگی و تاریخی ایرانی را یدک میکشم این میماند که آیا در ایرانی این چنین آینده ای برای من و فرزندانم وجود دارد؟ ●

اقتصاد آمریکا

ربیع زاده

بالابودن بهره پول و تورم پیشرو، بی ثباتی قیمت نفت، و هزینه بازسازی ارو پای شرقی، اقتصاد بین المللی را تحت فشار قرار داده است.

احتمالاً رشد دادوستدهای اقتصادی در سطح بین المللی در سال ۱۹۹۱ کندتر از ۴ سال قبل میباشد.

بجز بریتانیای کبیر بقیه ارو پا باخطر یک رکود اقتصادی شدیدرو برونیستند، ولی یک لغزش کوچک اقتصادی در ارو پا چشم انداز آینده صادراتی آمریکا به ارو پا را برای رهایی از رکود کنونی و پیشروی به طرف بهبودی اقتصادی تیره میسازد. اقتصاد ژاپن و آسیا تدریجی صورت میگیرد تا این که یک رشد چشمگیر و سریع داشته باشد.

کشورهایی که ازنظر اقتصادی توسعه نیافته اند تلاش پی گیری برای خرید نفت و پرداختن بهره سنگین وامهای خود خواهند داشت.

بهره...

در سال ۱۹۹۱ اخذ اعتبار مالی ساده تر خواهد بود. در دهه ۸۰ بخاطر بالابودن نرخ بهره و پائین بودن شاخص تورم بانکدارها و موسسه های مالی راغب تر به دادن وامهای بزرگ برای معامله های بزرگ مستغلات و تشکیل شرکتها بودند.

درحال حاضر به خاطر آرام بودن بازار دادوستد و کاهش تقاضا برای اخذ اعتبار مالی، هزینه قرضهای طویل المدت را پائین نگهداشته است.

خیلی از اقتصاد دانها عقیده دارند که سیرنزولی اقتصادی که از سه ماه آخر سال ۱۹۹۰ شروع شده یک سیر نسبتاً کوتاه و آرام خواهد بود.

برای مثال: لغزش عمیق سال ۸۲-۸۱ برای ۱۶ ماه ادامه داشت و درحالی که شاخص بیکاری ۳/۷ بالا رفت و به حد ۱۰/۸٪ رسید فعلا خیلی از اقتصاددانها توقع دارند که دربهار آینده وضع اقتصادی رو به بهبودی رود. بالا رفتن شاخص بیکاری ۱/۳ بوده و به حد ۷/۰٪ میرسد. پس نگرانی مردم از کجاست؟

اقتصاددانها چند دلیل برای این نگرانی ارائه میدهند.

- ۸ سال رونق اقتصادی که ما را به رشد مداوم عادت داد.
- سستی همه جا گیر در قیمت مسکن که امنیت و ثبات را تهدید میکند.
- بحران خلیج فارس که باعث بالارفتن قیمت نفت و پریشان کردن افکار عمومی شده است.
- بالارفتن مالیاتها که باعث کاهش درآمد شده است.
- سقوط و افتضاح شرکتهای وام و پس اندازو زمین خوردن غولهای اقتصادی مثل دانالد ترامپ باعث عدم اطمینان مردم از سیستم اقتصادی شده

آلن ملتزر استاد اقتصاد دانشگاه کارنگی ملون در ایالت پیتز بورگ عقیده دارد که موردهایی که در بالا ذکر شد یک رشته خبرهای نا گوار است که مردم احساس میکنند که وضعشان از آنچه هست بدتر میباشد. اگر شما احساس میکنید که این رکود اقتصادی وضع اقتصادی وسرمایه گذاری شما را تاحدی تهدید میکنند لازم است به کارهایی که در دوره رکود باید انجام داد و کارهایی را که نباید انجام داد توجه داشته باشید.

- خریدن جواهرات گرانبها ومسافرتهای پرهزینه خود را عقب بیاندازید.
- کاهش قیمت را درمورد کالاهایی که مورد احتیاج شماست نادیده نگیرید و از این موقعیت استفاده کنید.
- خرجهای اضافی روزانه یا باصطلاح تَرج را کاهش دهید.
- همچنانکه مایکل هرست رئیس یکی از شرکتهای بزرگ سرمایه گذاری در بوستن میگو ید.
- هزینه هایی که برای تقویت روح و جسم و سلامت نگهداشتن شما سودمند است نباید کاهش داد مانند عضو یت در کلو بهای ورزشی و تفریحات سالم.
- از فروش مستغلات و کسب خود در این دوره که قیمتها بسیار پائین است خودداری کنید.
- اگر در شغل فعلی خود امنیت و ثبات حس نمی کنید با داشتن شغل فعلی در جستجوی یک شغل با شرکتهای دیگر باشید که ثبات بیشتری داشته باشد.

درزمینه های شغلی در موقع تغییر وضع استخدامی ازیک شرکت به شرکتی دیگر یک تصمیم ناگهانی نگیرید و بقول معروف پلهای پشت سر خود را در شغل فعلی خراب نکنید. چه بسا که امنیتی که در شغل بعدی خواهید داشت بیشتر از شغل فعلی نباشد. بعلاوه این که در شرائط استخدامی بعدی به صرف این که شما جدیداً استخدام شده اید خیلی زودتر ازبقیه کار خود را از دست خواهید داد.

قیمت...

در سال آینده فروشگاههای آمریکا مخصوصاً فروشگاههای لباس و الکترونیک با کاهش تقاضا روبرو خواهند بود و در ماههای زمستان با ارائه کردن تخفیفهای بیشتر سعی در بالا بردن فروش خواهند نمود.

با اینکه این فروشگاهها سعی در کمتر انباشتن جنس در مغازه های خود نموده اند، بخاطر آن که تعداد کسانی که دید میزنند پیش از خریداران واقعی است، در زمستان امسال میتوان بسیاری از اجناس را با قیمتهای بسیار نازل خریداری نمود.

قانون های جدید

ناصر زاغی

دو قانون جدید زیر بنفع صاحبان منازل مسکونی ازاول ژانو یه ۱۹۹۱ بمرحله اجرا در خواهد آمد.

۱- در رابطه با دارایی محفوظ Homestead که عبارت است از دارایی که مقروض میتواند درمقابل طلبکاران محفوظ نگهدارد حتی در ورشکستگی.

از اول ژانو یه ۱۹۹۱ محدودیتهای Homestead افزایش پیدا کرده و درنتیجه طلبکاران شما اگر میخواهند شما را مجبور به فروش و مزایده منزل شما بنمایند مقدار منافع حاصله از این امر برای آنان بنحو قابل توجهی تقلیل پیدا میکند.

محدودیتهای جدید از این قرارند:

۵۰ هزار دلار برای خانه دار مجرد

۷۵ هزار دلار برای خانه دار متاهل

۱۰۰ هزار دلار برای صاحبان منازل بالای ۶۵ سال یا ناتوان جسمی و روحی و یا ۵۵ سال به بالا با درآمد سالیانه کمتر از ۱۵ هزار دلار (مجرد) و ۲۰ هزار دلار (متاهل)

اگر شما مجبور هستید که منزلتان را بخاطر ورشکستگی و یا بدهکاری بانکی بفروشید مبالغ فوق شامل شما میشوند. البته باید درنظر داشته باشید آن درصورتی خواهد بود که مقدار ارزش خالص منزل شما باندازه کافی باشد.

علت این افزایش دربالارفتن قیمت منازل در دهسال اخیر میباشد. ازنقطه نظر منطقی، قانون جدید این امکان را به وجود میآورد که برای طلبکاران دیگر صرف نداشته باشد که بدهکار را مجبور به فروش خانه شان بکند، زیرا پس از کسر حق شما در Homestead پول کافی جهت پرداخت حکم دادگاه باقی نخواهند ماند. متوجه باشید به محض اینکه این قانون مورد اجرا قرار بگیرد عده زیادی فرصت طلب از این موقعیت سوء استفاده خواهند کرد و با ارسال آگهی پستی یا تلفنی سعی خواهند کرد که با گرفتن ۲۵ تا ۱۰۰ دلار خانه شما را Homestead کنند.

ولی شما از انجام این کار بپرهیزید چون بایگانی و ثبت Homestead کاری است ساده و با پرداخت ۱۰ دلار حق ثبت و کمک از طرف مامور دادگاه امکان پذیر است. همچنین تازمانیکه طلبکاران تا آخرین مرحله شکایتشان را طی نکرده اند احتیاجی به ثبت Homestead نیست در غیراینصورت بانکهای رهنی خود را نسبت به خودتان مشکوک میکنید. ثبت بی موقع Homestead به کسانیکه روی خانه شما قرض داده اند این شبهه را میدهد که وضعیت اعتباری شما درخطر افتاده است و پرداخت اقساط منزل شما ممکن است متضمن مخاطراتی باشد.

برای ثبت Homestead در دادگاه و استفاده ازاین قانون باندازه کافی زمان هست که بعد از اعلان ورشکستگی این کار انجام شود.

قانون دیگر در رابطه با بیمه اختصاصی رهن P.M.I میباشد که عبارت از بیمه رهنی است که بانک ها از خریدارانی که کمتر از ۲۰ درصد پیش پرداخت خانه میدهند میخواهند این بیمه تضمین میکند که درصورت عدم پرداخت رهن خریدار بانک قرض دهنده پول خود را از بیمه مربوطه مطالبه کند.

کسانیکه منزل خود را پس از اول ژانو یه خواهند خرید درصورت داشتن سابقه خوب پرداختی اقساط ماهانه و همچنین داشتن Equity (ارزش دارایی بعد از کسر بدهی) در منزلشان خود بخود از پرداخت .P.M.I مستثنی میشوند.

متاسفانه این قانون شامل صاحبان منازل که قبل از اول ژانو یه خریده اند نمیشود این قانون شامل کسانیست که درواحدهای مسکونی یک تا ۴ واحدی زندگی میکنند و حداقل ۲ سال بعد از گرفتن وام میتوانند از آن استفاده کنند. بیشتر از ۳۰ روز دیرکرد در پرداخت اقساط ماهانه نداشته باشند و بصورت کتبی ازبانک تقاضای حذف را بکنند. اضافه براینها میزان پرداخت نشده قرض خانه هم نبایستی بیش از ۷۵ درصد قیمت خرید خانه با ارزش بازار روز ملک باشد.

طبق قانون جاری بانک بایدPMI را درصورت انتقال وام به موسسه های بزرگ مثل Fannie Mae و یا Freddie Mac حذف کنند.

بانکهای باانصاف معمولاً بمحض اینکه Equity شما را از ۲۰ درصد بیشتر بشود.P.M.I را قطع میکنند. بهرحال برای اینکه پول بیشتری پرداخت نکنید بایستی مواظب بانکها باشید. ●





جشن حنوکا در لس آنجلس

خواننده عزیز و بچه های عزیزتر از عزیز شما پیاده کنید. ذیلاً پیشنهاداتی که در این مدت بدفتر سازمان رسیده است برای اطلاع و اظهار نظر شما خوانندگان عزیز بنظر شما میرساند.

۱- بهتر است جشن های این چنین مفصلی که با موزیک و شیرینی و چای و میوه، همراه با جایزه های متنوع از مردم پذیرایی میشود وحتی برای راحتی شرکت کنندگان در جشن «وَلت» پارکینگ دایر می باشد بصورت رایگان نباشد تا هجوم زیاده از حد مردم باعث ناراحتی نشود.

۲- در صورتیکه پذیرایی در خارج از سالن جشن می باشد از میهمانان عزیز عاجزانه خواهش شود از آوردن میوه و شیرینی و مواد خوراکی و لیوان چای و قهوه بداخل سالن خودداری فرمایند.

۳- بچه های شرکت کننده به پدرومادرهای خود تذکر دهند سیب ها را پس از گاززدن و نارنگی و پرتقال ها را پس از قاچ کردن زیر دست و پا نیندازند.

۴- از میهمانان عزیز خواهش کنید بعد از برداشتن میوه و شیرینی از سر میز جای خود را بدیگر مهمانان بدهند چون میز به هر اندازه بزرگ باشد کافی برای ایستادن همگی شرکت کنندگان بدور آن نخواهد بود.

با امید دیدار شما در جشن های آینده.

کمیته جشن ها

مردی خودساخته

کردن من، بمن توصیه کرده بود از کمک و مساعدت به مردم دریغ نکنم و همین برکت پدرو همین اقدامات کوچک اجتماعی باعث شد چرخ زندگی بخوبی بچرخد و هم در کار شخصی و هم در کار اجتماعی موفق باشم.

می پرسم، تابحال با کدام سازمانها و موسسات همکاری داشته اید؟

- شورای امنیت اجتماعی یهودیان ایران با مدیریت مرحوم جمشید کشفی و همکاری صمیمانه مرحوم رحیم قندی - مرحوم مثیر قولیان - مرحوم حبیبت الله حکیمی که وظیفه ما تأمین مایحتاج زندگی از جمله تهیه خاکه ذغال زمستان - پوشاک - غذا برای خانواده های مستمند در تهران بود و چه شبهایی که تا پاسی از نیمه شب در زیر باران و گل و شل کوچه ها دنبال گرفتن کمک از خانواده ها و رساندن آن به دیگر خانواده های نیازمند بودیم.

سازمان مگبیت   سازمان سوخنوت

صندوق ملی سازمان حل اختلاف انجمن کلیمیان

انجمن کلیمیان   کانون خیرخواه.

می پرسم، آقای فرخ نیک گویا اقدام خیرخواهانه ای هم در نیویورک داشته اید؟

- یهودیان ایرانی مقیم نیویورک در آن زمان کنیسای مخصوص خودشان نداشتند من باکمک مرحوم موسی اوهب شالوم - مرحوم پرویز اوهب شالوم - آقای نجات معزنیا - آقای عنایت خرمیان و سایر دوستان آمدیم پارکینگ کنیسای حیم را با اجازه ربای کنیسا چادر زدیم و هفتصد عدد صندلی گذاشتیم - توراه گرفتیم و مراسم ایام متبرکه روش هشانا و کیپور را بنحو جالبی اجرا کردیم و مبلغی در حدود ۸۰۰۰۰ دلار جمع کردیم که همین پول پایه و اساس تشکیل و ایجاد بنای کنیسای ایرانیان گردید.

میگویم لطفاً از اسرائیل و ایجاد خانه کورش بفرمائید.

- زمینی را که یهودیان ایرانی مقیم اسرائیل برای تشکیل و ایجاد بنای خانه کورش خریده بودند بعلت نداشتن سرمایه کافی مدت چند سالی اقدامی برای شروع ساختمان آن نشده بود من با جمع آوری پول از کنیسای آقای اوراهام موره در تهران ۵۵۰۰۰ دلار برای اولین مرتبه دراختیار این سازمان قرار دادیم که ۲۵۰۰۰ دلار برای خرید محل سازمان و ۳۰۰۰۰ دلار برای شروع ساختمان باشد و همین اقدام باعث شروع ساختمان گردید که بعداً با کمک های دیگر که از نقاط دیگر از جمله نیویورک و لوس آنجلس گرفتیم ساختمان خانه کورش رو باتمام است.

می پرسم، شما با این همه فعالیت در تمام مدت زندگی و صرف وقت بیرون از منزل ازنظر همسرتان با اشکالی مواجه شده اید.

- نه تنها با اشکالی مواجه نشده ام بلکه مشوق من در انجام کارهای اجتماعی و صرف وقت خانم من بوده که من همیشه بدیده احترام باو می نگرم چه شبها که تا ساعت ۱ و ۲ بعد از نیمه شب او را تنها می گذاشتم و چه زمانی که مجبور به مسافرت بودم. بیشتر اوقات او بود که خانواده های مستمند و آبرودار را پیدا میکرد و آدرس آنها را به من میداد وهم چنین اشخاصی را که میشد دست کمک بسوی آنها دراز کرد به من معرفی مینمود. و بنظر من این همه لطف و بزرگواری که از طرف سازمان بمن شده است متعلق به همسرم میباشد. و اگر موفقیتی است مدیون همسرم هستم.

درحال حاضر نیز با داشتن سن بالای ۷۵ سال خودم و وقتم دراختیار مردم می باشم و هم اکنون از هرگونه کمکی که از دستم برآید مضایقه ندارم و احساس من هنوز هم مانند احساس ۵۰ سال پیش برای خدمت بمردم می باشد.

از آقای فرخ نیک میخواهم باتوجه به تجربیات این همه سال در کارهای اجتماعی پیامی، مطلبی بفرمایند.

من بعد از این همه سال کار اجتماعی باین نتیجه رسیده ام هر قدم خیری که بردارید مهر سلامتی و برکت و رزق و روزی و عاقبت بخیری به زندگی خود میزنید.

از جوانان میخواهم در برنامه زندگی خود سهمی هم برای کارهای اجتماعی و کمک به هم نوع بگذارند تا سلامت و رستگار و عاقبت بخیر باشند.

با شعری از حافظ به گفت و شنودم با آقای فرخ نیک پایان میدهم.

گوهری پاک بباید که شود قابل فیض
ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

درگذشتگان

بانهایت تأثر درگذشت مادر گرامی آقای پرویز شایان، دوست و همکار قدیمی سازمان را تسلیت میگوئیم.

در غم درگذشت برادر جوان و ناکام خانم اشرف زاغی همسر خوب آقای ناصر زاغی و همکار سازمان در شمال کالیفرنیا شریکیم.

سازمان یهودیان ایرانی مقیم کالیفرنیا (سیامک)

اورشلیم - اورشلیم

مقاله زیر توسط دوستان ما در اورشلیم برای نشریه چشم انداز ارسال شده است. سازمان یهودیان ایرانی در اورشلیم وعده داده است که با همکاری بیشتری باهم درراه به تحقیق رسانیدن آرمانهایمان درجهان همراهمان باشد.

اورشلیم اگر تو را فراموش کنم دست راست خود را فراموش کرده ام.

یروشالئیم - اورشلیم - جروزالم - ایلیا - کاپیتولیا - بیت المقدس - القدس تمام اینها و دهها نام دیگر نامهایی است که درطی سه هزار سال به این شهر اطلاق شده است. شهری که سه هزار سال از زمانی که داوید پادشاه اسرائیل آنرا پایتخت کشور قرار داد میگذرد. و درطی این سه هزار سال شاهد پستی و بلندیهای زیادی بوده است.

دهها بار خراب شده و فاتحان زیادی برآن قدم گذارده اند که امروز از آنان بجز نامی در صفحات تاریخ اثری در دست نیست.

اورشلیم درحال حاضر پایتخت و پرجمعیت ترین شهر اسرائیل میباشند و این شهر ازنظر جمعیت از شهرهایی چون تل آویو و حیفا نیز جلوتر قرار گرفته است. تمامی اینها نمیتوانست انجام پذیرد بجز با یک کوشش دسته جمعی تمامی یهودیان دنیا.

بازسازی وتوسعه شهر از اوایل قرن ۱۹ به کوشش سرموشه مونتیفوری شروع شد چه تا قبل از آن اهالی شهر در داخل حصاری که دور شهر کشیده شده بود زندگی میکردند. یهودیان ایرانی نیز از نزدیک به صد سال قبل درنوسازی این شهر شرکت کرده اند. کنیساها و مهمانسراهایی جهت زیارت کنندگان ایرانی از آن دوران باقی مانده که بیشتر این بناها درمحله بخارائیهای اورشلیم هنوز هم موجود میباشد.

بازگشت یهودیان ایرانی به اورشلیم بعد از جنگ بین الملل اول سرعت گرفت و از استقلال اسرائیل به بعد با مهاجرت عظیم یهودیان ایرانی در سال های ۴۸-۵۰ گروههای زیادی از آنان در اورشلیم ساکن شدند و امروز یهودیان ایرانی اورشلیم اکثریت قابل توجهی را در شهر دارا میباشد.

شهردار اورشلیم تدی کولک میباشد که ازسال ۱۹۶۵ به این سمت انتخاب شد و درطی ۲۶ سال توانست پایتخت اسرائیل را بصورت بزرگترین شهر اسرائیل درآورد. نامبرده یکی از محبوب ترین افراد شهر میباشد زیرا باوجودی که از اعضای حزب کارگر میباشد واکثریت مردم شهر تمایل به حزب لیکود دارند، توانسته است هر بار در انتخابات با اکثریت زیادی بررقیبان خود پیروز شود. جمعیت اعراب شهر ۱۲۰ هزار نفر میباشد که یک پنجم تمامی جمعیت اورشلیم میباشد و یکی ازمعاونین شهردار نیز از اعراب ساکن شهر میباشد.

سازمان یهودیان ایرانی مقیم اورشلیم سالهای زیادی دراین شهر فعالیت داشته و درچند سال اخیر با موج جدید مهاجرت توانسته با ترکیبی ازمهاجین قدیم و جدید فعالیت های خود را توسعه بیشتری بدهد.مختصری ازفعالیتهای سازمان یهودیان ایرانیان مقیم اورشلیم در اسرائیل شناساندن فرهنگ و تاریخ یهودیان ایران و خدمات آنها به فرهنگ یهود از طریق تشکیل چندین سمینار به زبانهای فارسی و عبری.

کمک و راهنمایی به دانشجویان و محصلین مدارس. مهاجرین جدید که باسرائیل میایند تماماً مشکل زبان را دارا میباشند چرا که با ندانستن زبان عبری مواجه با مشکلات زیادی میشوند و سازمان یهودیان ایرانی در این راه باکمک داوطلبانی که دراختیار دارد راهنمایی و کمک های لازمه را به آنها مینماید.

کمک و راهنمایی به مهاجرین جدید برای پیدا کردن مسکن، شغل و کارهای بیمه و...

انتشار ماهنامه سرزمین ما که از طرف سازمان ایرانیان مقیم اورشلیم بزبان فارسی و عبری برای راهنمایی و کمک به مهاجرانی که هنوز زبان عبری را بخوبی یاد نگرفته اند و بزبان عبری برای شناساندن فرهنگ تاریخ جامعه یهودیان ایرانی به جامعه عبری زبان اسرائیل.

کمک و همراهی به بیماران فارسی زبان که برای معالجات پزشکی به اسرائیل میایند. در خاتمه تلفن محل و آدرس سازمان یهودیان ایرانی مقیم اورشلیم را باطلاع دوستان عزیز میرسانیم که درصورت مسافرت به اسرائیل اگر احتیاج به کمک و راهنمایی سازمان ما داشتند با ما تماس بگیرند و ما از هرگونه کمکی نسبت به آنها مضایقه نخواهیم کرد.

تلفن: ۰۲-۶۳۴۹۱۰
مادون له عوله
خیابان آلکالای - شماره ۹
اورشلیم

برگزیده‌های تلمود

تلمودمیفرماید:
به سه گناه بت پرستی ـ زنا و قتل نفس یک گناه چهارم نیز افزوده شده است وشناعتی فزون از اندازه دارد و آن گناه بدگوئی از دیگران و تهمت زدن به همنوعان است. «چهار گناه است که هرکس مرتکب آنها شود او را دراین جهان مجازات می کنند لکن اصل آن گناه برای او درجهان آینده باقی میماند این چهارگناه عبارتست از بت پرستی، زنا، قتل نفس و بد گوئی از دیگران که برابر همه آنهاست. در باره بدگوئی از دیگران و تهمت زدن به همنوعان گفته شده است.

«خداوند همه لبهای چاپلوس را منقطع خواهد ساخت و هر زبانی را که سخنان تکبر آمیز میگوید (مزامیر داود ۱۲:۳) (یروشلمی پئاه ـ ۲ دال) اصطلاحی جالب برای بدگوئی این صفت مذموم به کار رفته است و آن «لیشان تلیتائه» Lishan Telitae یا زبان سه گانه است. به این معنی که زبان بدگو سه نفر را ازمیان می برد.

۱ـ آن کسی که بدگوئی میکند.
۲ـ شخصی که این بدگوئی را می پذیرد.
۳ـ کسی که باو بدگفته می شود (عراخین ۱۵ ب)

سخت ترین سخنان علیه کسی که مرتکب این گناه عظیم می شود گفته شده است «هرآن کس که از همنوع خود بدگوئی کند چنان است که گوئی اصل اساسی دین یعنی جود خدا را انکار کرده و کافرشده است.

تلمود دراین مورد اضافه مینماید.
همانطور که انسان به حفظ عزت و آبروی خود علاقمند است، همانگونه باید به حفظ عزت و آبروی همنوعش نیز علاقمند باشد. همانطور که انسان مایل نیست آبرو یش بریزد و شرافتش لکه دار شود، همانگونه نیز نباید کاری کند که در نتیجه آن آبروی همنوعش بریزد و شرافتش لکه دار شود (آووت ربی ناتان، ۱۵)

درموارد بسیاری تلمود انسان را برحذر میدارد که از قدرت بیان خود سوء استفاده نکند و زبان خویش را به جهت بدگفتن از دیگران بکار نبرد ـ دانشمندان یهود به خوبی می دانستند که زبان چه عضوسرکش و متمردی است، و به همین جهت گفته اند که خداوند مهارها و لگام های استثنائی برای آن تهیه دیده است. «ذات قدوس متبارک به زبان گفت»: تمام اعضای انسان وضع عمودی دارند، ولی وضع توافقی است. تمام اعضای انسان درخارج از بدن هستند، اما تو درداخل آن قرارداری. نه همین و بس بلکه من به گرد تو دوحصار کشیده ام یکی از استخوان (دندانها) و دیگری ازگوشت گونه و لبها و از این بیشتر چه بکنم که تو از دیگران بدگوئی نکنی عراخین ۱۵ ب)

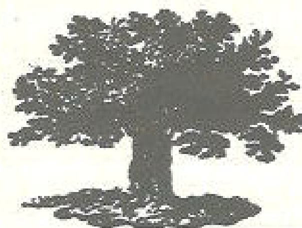
بیائیم باهم قرار بگذاریم از این ببعد
بدگوئی نکنیم،
تهمت بیجا نزنیم،
شرافت و آبروی دیگران را لکه دار نکنیم.
و بالاخره از نوشتن و ارسال نامه های خانه برانداز خودداری بفرمائید.

ایلانوت را تبریک میگوئیم

روز چهارشنبه ۳۰ ژانویه برابر با ۱۵ شواط ایلانوت روزی که درختان از خواب زمستانی بیدار شده و تجدید حیات مینمایند. بدین سبب آن روز را روز میلاد درختان نامیده اند. درشب ایلانوت طی مراسم بخصوصی هفت محصول گندم، جو، انگور، انجیر، انار، زیتون و خرما را در سفره گذارده و با خواندن براخای مخصوص آنها را صرف مینمایند. برای اطلاعات بیشتر خوانندگان عزیز نوع براخاها ذیلا باین شرح است.

براخای میوه های درختی، بوره پری هاعتص
براخای میوه های غیر درختی، بوره پری هاآداما
برای خوردنی هائی که در ساخت آن از آرد گندم و جو استفاده شده، بورمینه مزونوت.
برای خوردنی هایی که منشاء گیاهی ندارند، شه هکل

ایلانوت را به همه هم کیشان عزیز تبریک میگوئیم.



احمد شاملو «الف. بامداد»

شبانه

مرا
تو
بی سببی
نیستی.
به راستی
صلت کدام قصیده ای
ای غزل؟
ستاره باران جواب کدام سلامی
به آفتاب
از دریچهٔ تاریک؟
کلام از نگاه توشکل می بندد.
خوشا نظر بازیا که توآغاز می کنی!

□

پس پشت مردمکانت
فریاد کدام زندانی است
که آزادی را
به لبان برآماسیده
گل سرخی پرتاب می کند؟ـ
ورنه
این ستاره بازی
حاشا
چیزی بدهکار آفتاب نیست.

نگاه از صدای توایمن می شود.
چه مؤمنانه نام مرا آواز می کنی!
ودلت
کبوتر آشتی ست،
در خون تپیده
به بام تلخ.

با این همه
چه بالا
چه بلند
پرواز می کنی!

CONTINUED FROM PAGE 14

Hizballah

visited Beirut in April of 1980, and used the occasion to declare that Sadr 'was murdered in Rome by the Zionists', a pronouncement which drew furious reactions from Nabih Berri and Muhammad Mahdi Shams al-Din.

The ouster of key figures from the Iranian leadership, such as Bani Sadr, Sadeq Qotbzadeh, and others who had maintained friendly relations with Amal (some of them as far back as the period in which they had operated in Lebanon against the Shah's regime) only added fuel to the fire as far as Amal was concerned. Lebanon had been one of the centers of Iranian opposition activity against the Shah's regime, and senior figures such as Mahdi Bazargan, Ibrahim Yazdi, Qotbzadeh, and Mustafa Ali Chamran, had found shelter there during the 1970s. Amal had helped the operational activity of these exiles, some of whom had been involved in establishing the military force of the Lebanese Shiite movement. The most prominent of these, Mustafa Chamran, had married a ranking Amal activist – Ghada Ja'bar, and had administered the vocational school at Burj al-Shimali, near Tyre. However, Chamran devoted most of his time to the creation of Amal, serving as the liaison between the Shiite movement and the Palestinian organizations, and to overseeing the activities of a group of Iranian students who were trained by the Palestinians and sent to operate in Iran.

It was against this backdrop that the feeling grew within the Amal leadership that the Lebanese Shiite movement was losing its allies in the Iranian hierarchy. In one striking case, Mustafa Chamran himself, the first defense minister of revolutionary Iran – he had arrived in Tehran in February 1979 direct from Lebanon – disappeared in a mysterious helicopter accident. A veiled expression of this feeling was contained in a cable from Nabih Berri to Khomeini in November, 1980 following the ouster of Foreign Minister Qotbzadeh, in which Berri lauded the accomplishments of the Iranian minister, the 'great fighter', who had been dismissed. Although couched in courteous language, the cable could not conceal the displeasure felt at the removal and arrest of Qotbzadeh by the very regime in whose establishment he had been an active participant.

The Iranian perception which cast the Palestinian presence in southern Lebanon in a changed light also exacerbated the relations between Amal and Tehran. Revolutionary Iran, which saw in the Palestinian organizations the spearhead of the 'holy war' against Israel, gave them its support and encouraged them to act against the Jewish state. However, this backing angered the Amal leadership, whose movement was then engaged in a violent struggle, both in Beirut and more intensely in the south, with the Palestinians, for control of parts of these areas. Early 1980 saw an intensification of the already violent friction between the Shiites and the Palestinians following Amal's attempt to carve out an appropriate niche for itself in southern Lebanon. This move by Amal sparked sharp resistance by the Palestinians, for whom this region was a final bastion, which they were determined to retain – by force, if necessary. Aggravating the situation was the Palestinians' hard-handed and at times brutal treatment of the Shiite population in the south, and their exploitation of the Shiites' meager economic resources. The Palestinians' violent activity against Israel, drawing Israeli counter-measures, also affected the Shiites, who found themselves bearing the burden of the suffering entailed in the Israeli-Palestinian clashes. So serious did the situation become that on the eve of the Lebanon war an Amal leader in the south, Muhammad Ghadar, declared that if the Palestinians did not abandon their war on the Shiites, Amal would open fire on Israel in order to provoke an Israeli incursion into southern Lebanon, which would deliver a military blow to the PLO.

Despite the tension between Amal and Iran, however, both sides were careful to maintain open channels of dialogue. Iran was interested in pursuing such contacts because it recognized that Amal, despite its weaknesses, was the authentic representative of the Shiite community in Lebanon, and as such constituted an important instrument for wielding influence in that country. The Amal leadership, for its part, saw in Iran a rising force which could help consolidate the strength of the Shiite community in the future. Thus the ties between the Iranian leadership and Amal persisted, largely through Da'wa members who were active in Amal, and others who were avowed followers of the Imam Khomeini, whom they regarded as both their religious and their political leader.

This situation was altered by the Lebanon war of 1982. Israel's occupation of southern Lebanon, its push northward and its siege of Beirut, led Amal to agonize over its future course of action. This development found expression in the aftermath of a proposal put forward by Lebanese President Sarkis for the creation of a National Salvation Authority, which would lead the country during the crisis. The Authority was to incorporate the representatives of the country's principal power centers, namely, the commander of the Lebanese Forces, Bashir Jumayyil, the leader of the Druze community, Walid Junblatt, and the head of the Shiites, Nabih Berri. The Iranians viewed with concern Berri's indecision about whether to join the Authority. For Tehran this body symbolized the Western takeover of Lebanon and the perpetuation of the 'Zionist occupation' of the country: Tehran therefore brought heavy pressure to bear on Berri not to affiliate himself with the new body. Berri, however, seeing in the invitation to join the Authority recognition of the rising power of the Shiite community and a propitious opportunity to effect a change in its political standing, decided to accept the offer to join. To this day the fact that he sat on the National Salvation Authority together with Bashir Jummayil is held against him in Tehran as a sin without expiation. For Iran, Berri's membership in the Authority was a crucial signpost in the shaping of Lebanese policy. Henceforth Iran would come increasingly to believe that Amal, as a secular national movement, was incapable of advancing Iranian-Islamic interests, and that the golden opportunity the war afforded Iran to effect a breakthrough in Lebanon was fading away. It was then that the Iranians made their decision to support the creation of a Shiite Islamic movement which would provide an alternative to Amal and help inculcate the revolutionary Islamic ideology in Lebanon.

The organizational framework envisaged by Iran did not exist in Lebanon, although most of its elements were operating there discreetly in one form or another. These were for the most part Shiite religious figures who had been influenced by radical Islamic ideas, in some cases dating back to the period of their studies at Najaf, where they had been taught by Muhammad Baqir al-Sadr, or at the religious academies in Qom, both before and after the Islamic revolution. They took a dim view of Amal policy, and were particularly distressed at the takeover of the movement's leadership by secular elements, some of them with a left-wing orientation. For these religious figures the Iranian revolution was a model worthy of emulation in Lebanon. Thus the Iranians set about organizing them in a front-organization which would be linked to Iran and serve its policy in Lebanon.

Virtual Silence

CONTINUED FROM PAGE 16

Israel and Jordan. More ambitious versions of Greater Syria include the Sinai peninsula, parts of Turkey, Cyprus and even Iraq."

According to Pipes, the ideology of Pan-Syrian nationalism was an important force in the Arab world until 1950, and then was moribund until being resurrected by Hafez Assad when he seized power in Damascus in 1970. "Syria and Lebanon are a single country," Assad declared shortly after taking power, and by 1976 Syrian troops were pouring into Lebanon to launch a 15 year-long policy of creeping annexation of its civil war-torn neighbor. The conquest of Beirut "marks Assad's first solid achievement: Greater Syria has now moved from the realm of intention to reality," Pipes writes. The Syrian aggression "thus represents far more than another twist in Lebanon's endless civil war," Pipes concludes. "It signals an important step toward the realization of one of the Middle East's oldest and most enduring nationalist ideologies. It may not be the last."

Bertram Korn, Jr. is the Executive Director of the Philadelphia office of CAMERA, the Committee for Accuracy in Middle East Reporting in America.

Going To Israel,

CONTINUED FROM PAGE 15

of Israel. Two, however, returned with positive reports — describing the land as flowing with milk and honey. These two were not deterred by the foreboding attitudes of the majority and did not allow the perception of danger in the Holy Land to deter them from being on its soil. They were consequently rewarded with leading the Jewish people into the Promised Land.

Faith and confidence are required to guarantee a safe, strong, and secure Israel, while apprehension and doubt leave her vulnerable and exposed. Israel can defend itself, but only if its friends are willing to stand beside her, during both the easy and difficult times.

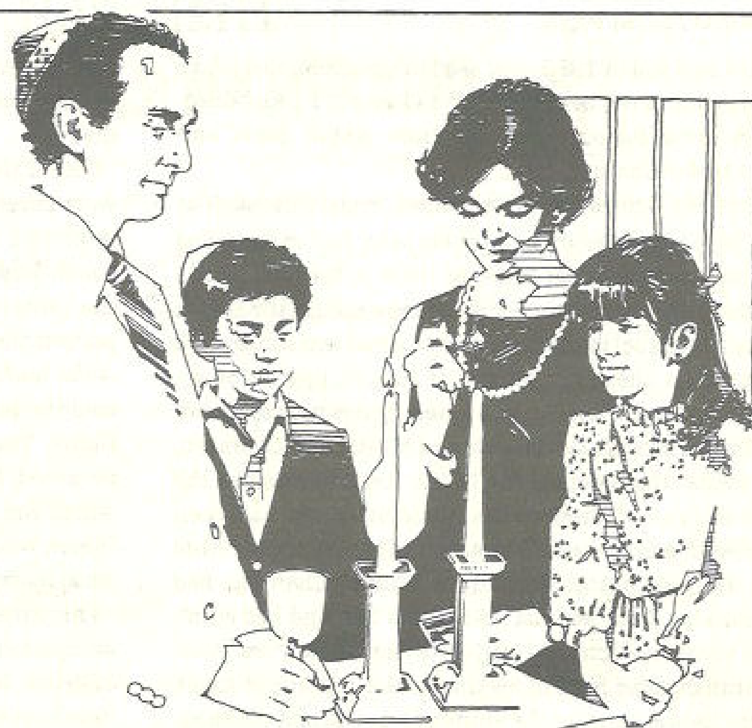
Gary Hiller is AIPAC's senior legislative assistant



بچه ها و نوجوانان در پیست رقص جشن عید حنوکا روز یکشنبه ۲۶ دسامبر

MIRACLE

Zalman I. Posner



These two perspectives, science and Torah are, of course, not mutually exclusive. The physician who is a Torah Jew will use all his professional skill to treat his patient, and yet remain sufficiently humble to recite some Tehillim (Psalms) as well. Or, we might express the same thought in reverse,; the Torah Jew who is a physician will offer prayers for his patient, but at the same time employ all his medical skills to treat him. A physicist might see a sunset as a refraction of light rays, while a painter might view the same scene as a cascade of colors. Re Hayim Brisker observed a sunset on Yom Kippur and described it as the atoning power of the Day of Forgiveness slowly sinking below the horizon-an unusual perspective but a perfectly valid one.

Miracles, certainly the miracles of nature, are with us all the time. But, repeating the original question, why don't "supernatural" miracles, the miracles of the second order, happen any more today?

Let us try to answer that question without entering into the various vies on the purpose of the Biblical miracles. Take as our case in point the parting of the Red Sea. We are told (Exodus 14:31) that Israel "beheld the hand of G-d at the Red Sea. The children of Israel recognized the miracle for what it was. Those generations of the Biblical era to whom it was given to witness miracles had the capability of accepting them as such, and of being impressed.

Then, these ancients implemented their recognition of the "hand of G-d" by living in accordance with the "Word of G-d," because they had experienced Him directly and personally. The generations of antiquity lived in a pre-scientific age. G-d wanted to show them that there was Power greater than the wealth and the chariots of Pharaoh, greater than the waves of the sea, and they were prepared to learn the lesson which the miracle had been intended to teach.

But people have changed since then. If we were to gather at the banks of the Mississippi River today and I were to promise that, at dawn the next morning, I would strike the river with a staff, and the waters would part, and then, the next morning, I would indeed strike the river a mighty blow and the waters would really part, what would you say? That G-d sent me? That it was a miracle? Or would you suggest that it was a trick which I performed with the aid of a ton of jello under the levee or some other sleight of hand? Or, if we were to meet tomorrow at that mountain in the Sinai desert and to hear a voice thundering forth from a cloud, would we declare that this must be the voice of G-d, or would we suspect that presence of a hidden loudspeaker or some other gadget?

The question we should ask is not whether miracles do or do not happen today, and why, but what effect miracles would have upon us. Miracles show man that G-d is Master over nature, over all the world. Miracles are a form of communication, but communication needs two partners. To be sure, G-d can perform miracles, but how would we react to them? Perhaps, when we are ready for miracles, when we are able to recognize a miracle when we see one, it will be given us to witness miracles.

But then, is it really true that the kind of miracles that are described in the Bible never occur today? I am not a military strategist, but how about the Six-Day War of 1967, and again-more recently and deplorably overlooked-Israel's crossing of the Suez Canal and all the Yom Kippur War? And the Entebbe rescue? I have read many explanations for these events, but frankly, I find it easier to perceive them as miracles which reveal the hand of G-d in the history of man than to accept the "rational" explanations. •

The Origins of Hizballah

Seeing the great success enjoyed by the Amal movement's recruitment efforts within the Shiite community, the Da'wa circles began to agonize over the attitude they themselves should adopt towards Amal. One of the Da'wa group was dispatched to Najaf in order to get a ruling from Muhammad Baqir al-Sadr on this question, but the latter, apparently, offered his followers no clear cut and binding directives. Subsequently, following a visit to Lebanon by Muhammad Baqir al-Sadr himself, the Lebanese Da'wa decided to infiltrate the Amal movement with the aim of exerting influence from the inside and disseminating and entrenching the ideas of Islam among its ranks. This state of affairs, in which the Da'wa maintained its separate existence alongside Amal, persisted until the Islamic revolution in Iran. Following that upheaval, and against the backdrop of Muhammad Baqir al-Sadr's execution in Iraq in April of 1980, the Lebanese Da'wa was dissolved, apparently at the behest of senior Iranian circles. Nevertheless, its members continued to maintain their Da'wa identity even as members of Amal.

The Islamic revolution in Iran found the Lebanese Shiite community plunged into a deep crisis, generated by the mysterious disappearance of Imam Musa al-Sadr in late August, 1978 – a few months before the revolution. Amal thus lost its charismatic leader, the central unifying axis around whom the entire movement's leadership had coalesced. The result was that Amal was exposed to disputes and rivalries which were harmful to its operations and its image alike. Moreover, the appointment of Hussein al-Husseini as the movement's general secretary in November of 1980, and his subsequent ouster by a triumvirate led by Nabih Berri, who in April of 1980 had been named head of the movement's leadership council, was more than a mere routine change of personnel. It actually symbolized a shift in the orientation and values of the Shiite movement: the old suit was no longer suitable. No longer would there be a religious leader, an Imam garbed in a traditional robe, but a largely secular and active leadership which saw its paramount mission as promoting the interests of the Shiite community within the framework of the Lebanese state, and whose feet were firmly planted in the murky reality of Lebanese politics.

Amal's secular leaders perceived the Iranian revolution as essentially a social upheaval which had ousted an exploitative regime, and they regarded the Shiite figures who had spearheaded the revolution as purely religious authorities. It is hardly surprising, then, that the honeymoon which characterized Amal-Iranian relations in 1979-1980 was short-lived. Neither the reciprocal visits of the Amal hierarchy in Iran and of Iranian leaders to Lebanon, nor the appointments of official representatives – Musa Fakhr Ruhani as ambassador to Lebanon and *Sayyid* Ibrahim al-Amir as Amal representative in Tehran – could alter the political reality. A series of episodes which had the effect of playing up the disparities between the two sides soon generated friction and hostility. The first development was the displeasure shown by the Amal leadership at the impotence which seemed to afflict the revolutionary Iranian leadership in its attempts to obtain the release of Musa al-Sadr from his 'Libyan captivity'. Indeed, as time passed and the Iranian leadership sought allies in the Islamic world, Iranian-Libyan relations were increasingly consolidated, to the outrage of the Lebanese Shiites. An echo of this situation could be heard in the statements made by the head of the Iranian revolutionary courts, Ayatollah Khalkhali, who

CONTINUED ON PAGE 13

The Arab-Nazi Cooperation
A Hidden Page of History

by Paul Stonehill

Quite a number of interesting things have surfaced since the day glasnost came to the Soviet Union. Among such are curious facts about Soviet history, various minute episodes and details, their significance still unobscured with the passage of time. As a researcher of the Soviet current events and Soviet policies towards the Middle East and Africa, I often come upon astonishing publications from the Soviet Union, dealing with history and politics.

One such publication, *"Dorogami Tisyacheletiy"* (loosely translated as "On The Roads of Antiquity") has caught my eye ever since it came out some years ago. It is a digest, published by the *Molodaya Gvardia Publishing House.* The digest's third volume was printed in 1989. One of its articles deals with the history of the Arab pro-Nazi and anti-British revolt in Iraq, which took place in the sinister and memorable year of 1941.

The article, *"A Thirty-Day Battle - Opening The Pages Of World War II"*, was written by Konstantin Matveyev, a Ph.D., and Ashur Matveyev. The article's main subject is the Assyrian participation (never related in the Soviet Union) in the global war against Nazi Germany. But the authors also uncover (perhaps for the very first time in the Soviet history) the tale of the pro-Nazi intrigues and activities in Iraq. Both the intrigues and the direct actions were wholeheartedly supported by local population of all backgrounds and classes. And, most important, the Matveyevs tell the readers of Arab participation in the Nazi Germany's war machine.

The so-called "Arab Legion", which consisted mainly of the pro-Nazi Iraqis, was engaged in direct warfare against the Red Army (as part of the German armed forces), and had participated in the atrocities against the Soviet population in the North Kavkaz region, as well as in the Donbass region. The leader of the unsuccessful Iraqi revolt, Rashid al Gaylani, an ally of Hitler and a pawn of the Nazi intelligence services, later surfaced in Saudi Arabia, after a long trek, allegedly pursued by British agents. Another prominent pro-Nazi revolt leader, the Mufti al Husseini, managed to flee to Egypt, where he was a guest of King Faruq. While in Germany during the war (after the British crushed the pro-Nazi revolt, with the unjustly forgotten help of the Assyrians), al Gaylani was busy negotiating with the Wehrmacht generals, signing agreements about German-Iraqi cooperation, and procuring soldiers for the Arab Legion. While they were in Germany, the Mufti and al Gaylani received regular financial aid. Later they quarreled, and Ribbentrop separated them from each other. Rashid al Gaylani promised the Nazis that should the German armies enter the Arab countries, the armed forces of Iraq would fight on the side of the Reich. In January of 1942 the Germans demanded from al Gaylani and various Arab diplomats that earlier promised manpower. The Arabs obliged. Hence the Arab Legion's participation in the Nazi atrocities on the occupied Soviet territory.

Undoubtedly, there are many more facts about the conduct of the Nazi Germany's Arab allies. Perhaps such facts are hidden in the vaults of the Lyubyanka, or in some other G-d forsaken place. Unless intentionally destroyed, the facts will come to public knowledge. Then we will find out much more, and in a greater detail, about the Arab participation in the Nazi Germany's crimes and conquests. ●

Healthy and Wise

After years of testing, a new contraceptive was approved by the Federal Drug Administration for the first time since the Pill's discovery in 1960. **Norplant**, will surely make woman and their partners rethink their birth control options. This under-the-skin contraceptive has the best percentage of pregnancy protection (except sterilization) compared to all other contraceptives and it involves no mess or fuss.

Norplant requires a 10 to 15 minute painless surgery where six tiny silicon capsules are implanted beneath the skin on the inside of the upper arm. Each capsule is about an inch long contains levonorgestrel, a synthetic progesterone identical to the one used in the birth control Pill. The progesterone flows into the bloodstream and signals the brain to stop releasing the hormones necessary for ovulation. The capsules can be taken out at any time, and fertility can resume at the next menstrual cycle.

Norplant, should be used and welcomed by women who are troubled by the estrogen in the Pill and by the diseases that are related to the use of intrauterine device's (IUD). **Norplant** has been tested among 500,000 women in 15 countries and no life threatening situations have been reported. However, the Federal Drug Administration cautions women who have acute liver disease, diabetes, high cholesterol, high blood pressure, breast cancer or a history of blood clots.

Norplant's only disadvantage is it causes minor side effects. Most users - 82 percent - have prolonged periods, spotting between periods or have an end to their period altogether. **Norplant** can also cause the same hormonal problems as the Pill: headaches, nausea, dizziness, acne, weight gain or loss, breast tenderness and mood changes.

A third of all pregnancies in women age 30 to 45 are unplanned. Many of these couples use no birth control at all. But most of the pregnancies are due to "user failure". This generally means that couples neglect to use the contraceptive properly or ignore the fact that they must use one. **Norplant** eliminates this problem by having the contraceptive implanted in the arm for protection of five years. Studies done by New York's Alan Guttmacher Institute state that about 1 **Norplant** user in 100 will become pregnant over a three-year period; 3 to 4 in 100 over five years. By comparison, 6 users in 100 will become pregnant when using the pill.

With all its controversy, **Norplant** seems to be the hottest news in the contraceptive industry and among women in the country.

Going To Israel, Now

by Gary Hiller

Important people in my life have asked me "not to go now." Some have requested that I "postpone" my plans, citing an "increased danger." Others think I'm crazy for wanting to board a plane this week enroute to Israel.

It is difficult to accurately express my reactions and feelings when I learn of someone who is cancelling their trip to Israel due to the Gulf crisis. Unfortunately, this phenomenon is affecting family trips, students' plans to study in Israeli universities, and UJA-Federation sponsored missions. Ironically, however, the justifications for continuing with my visit have been reinforced, and I am more determined than ever to be in Israel during these challenging times.

What does it really mean when someone decides it is too dangerous to be in Israel? Is it also too dangerous for our loved-ones and relatives who have made Israel their home? Should Israelis infer that they should leave their country? What if such decisions were made following the riots of the 1920s, the 1948 War of Independence, or the Yom Kippur War? Would Israel exist today if we abandoned our dreams of rebuilding Eretz Yisrael every time we faced adversity?

Israel's strength emanates from a combination of military prowess and self-confidence. Israel's military might on the the battlefield is only as strong as the confidence found in the hearts and souls of her citizen-soldiers. Yet, how can Israel feel strong when potential tourists, who will not be on the front line under any scenario, deem it too dangerous to window-shop on Dizengoff, eat at an outdoor cafe on Ben Yehuda, or walk through the Jaffa Gate to the Western Wall? How might Israeli pilots and tank commanders who have stared eye to eye with Syrian, Jordanian, and Iraqi troops for over four decades and through five wars react to our selfish decisions?

What message does fear of traveling to Israel send to Saddam Hussein? Without inflicting or sustaining any physical casualties, Hussein can claim credit for

"Faith and confidence are required to guarantee a safe, strong, and secure Israel."

single-handedly preventing Jews from visiting Israel — a longtime goal of the PLO and the Arab states. Israel's enemies perceive the Jewish State as weakened and assailable, having been abandoned and forsaken by her staunchest friends and allies.

Most tangibly, Israel's tourism industry, a major source of revenue, has been devastated. Israel's economy, already strained by record immigration and the need for increased defense expenditures, is being dealt a blow by the American Jewish community. Moreover an ailing economic situation may scare away potential immigrants — Israel's raison d'etre.

It is more dangerous to be in Israel today than before the Persian Gulf crisis? Maybe, but the sad truth is that Israel has always been and continues to be hated by intractable enemies who seek to wipe it off the map.

Coming from Washington, D.C. it's mind boggling to hear Jerusalem characterized as dangerous. More than 370 people have been murdered in the nation's capital this year, but we do not see any UN resolutions or condemnations from world leaders. Tourmobiles packed with camera-laden tourists continue their city routes while the line for a White House tour still wraps around the block.

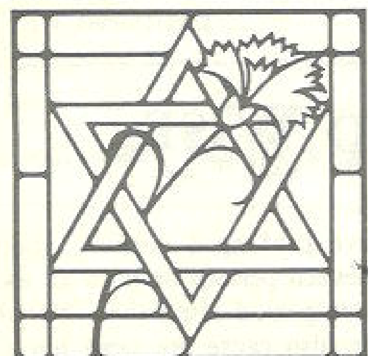
The first time the Jewish people encountered the promised land, a majority of the spies sent by Moses to assess the sacred territory returned with ominous reports of a region beseiged by giants. Ten of the twelve spies lost their faith, and deemed it too dangerous to enter the land

CONTINUED ON PAGE 13



AFTER a day or two without food, hunger turns to pain; after a week, the pain goes, the stomach wall shrinks, the body starts to live from the fat beneath the skin. When the fat is gone it is the turn of the muscles—in the thighs, buttocks and upper arms. The body consumes itself. Remember Ethiopia's famine? It is starting again.

In Eritrea and Tigre, Ethiopia's rebellious northern provinces, at least 5m people urgently need food. Elsewhere in Africa, relief agencies want help for some 2m Angolans, 4m Mozambicans and 5m Sudanese. Food aid can in the long term be damaging, if it discourages people from growing food themselves. In the short term it may prop up some inhuman regimes (such as Sudan's). The rich world would itself be inhuman if it didn't send help anyway.



Volume 1 2nd Issue
January, 1991 Shevat 5751

JUDEA CHRONICLE

Circulation: 5000

Israel and USSR Institutes Sign Historic Agreement For Joint Space Research

Moscow - The Technion - Israel Institute of Technology and the Space Research Institute of the USSR Academy of Sciences, today signed an agreement calling for joint scientific studies in space research, announced Henry Taub, chairman of the Technion's International Board of Governors.

The historic agreement calls for cooperation in space research for peaceful purposes. The two institutes will conduct joint studies in the fields of mutual interest such as observational and theoretical astrophysics, x-ray astonomy and x-ray satellites, planetary explorations, developing scientific instruments for Mars exploration, solar-terrestrial physics, earth-remote sensing, ecological monitoring and other scientific and engineering space studies.

"Projects already targeted for cooperative research include joint experiments to be conducted on unmanned spacecrafts, crystal growth in non-gravity conditions and data reduction from space observations, which have tremendous potential for scientific breakthroughs in basic research," said Taub.

The agreement specifies that results of the joint studies will be the common property of both Israel and the Soviet Union, and that the parties may cooperate on a commercial basis if the results of the joint activity are of commercial interest. In addition, conferences will take place between the two institutes on a regular basis. The first conference has been scheduled at the Technion for May 1991. The topics of discussion will be non-linear physics.

In addition to Mr. Taub, who also serves as honorary president of the American Society for Technion, the Technion delegation to the USSR included Professor Zehev Tadmor, Technion president; Professor Giora Shaviv, director of the Technion's Space Research Institute and Professor Leonard Pisman, who emigrated from the Soviet Union to Israel in the 1970s and is one of the scientists who helped forge this relationship between the two institutes.

This agreement marks yet another milestone in the history of the Technion, Israel's first institution of higher education. Over the years, more than 30,000 Technion graduates have made indispensable contributions to Israel's industrial development, economic growth, national security and agricultural technology. Today, seventy-five percent of all engineers and scientists working in Israel are Technion graduates. Their achievements have brought Israel to the forefront of high technology and have advanced the frontiers of scientific knowledge and innovation throughout the world.

The American Society for Technion is a non-profit organization based in New York. It is the Technion's liaison and fund raising arm in the United States. Technion Societies are located in 24 countries around the world.

The signing of this unprecedented agreement lays firm foundations for future collaborative research between the two institutes as well as between the two countries.

Virtual Silence Greets Syrian Conquest Of Beirut

by Bertram Korn, Jr.

When an Arab country took over one of its smaller neighbors in August, the aggression triggered international outrage, sanctions, and military action. Now a second Arab country has done likewise, but the international community has decided to look the other way, with the American media lending a helping hand.

The Syrian takeover of Lebanon has been underway for many years, of course, but Syria's decision to bomb East Beirut into submission on October 13 marked a major step in consolidating its de facto annexation of that country. Although America's major media organs did not completely ignore the Syrian conquest of Beirut, several of them were clearly sleeping on the job. For example, while the October 29 edition of *Time* carried a full-page report on the Syrian invasion, the same week's edition of *Newsweek* did not mention a word about it.

Editorialists and syndicated columnists have been particularly lax. While most leading daily newspapers published editorials excoriating Israel's handling of the recent Arab rioting on the Temple Mount in Jerusalem, none of those dailies considered the Syrian decimation of Beirut worthy of comment. Most of the columnists whose pens are so busy when Israel is in the dock turned out to be strangely silent when Syrian aggression was in the news.

One columnist who has never shied away from chronicling Arab outrages is A.M. Rosenthal of the **New York Times.** He recently shared with readers this selection of thoughts that he jotted down in his personal notebook following the Syrian conquest of Beirut: "How many casualties? Lebanese-Americans tell me that Egyptian paper *Al Ahram* estimates 800 killed over weekend in Beirut. Seems very high. But can't get any idea from U.S. press. Few foreign correspondents left, withdrawn in fear of kidnapping. Local stringers must work under terrible fear of murder. Still U.S. editors could push harder to get information from embassies, intelligence, etc. But U.S. press and TV seem disinterested, slow, slow. Mind set: Arabs killing Arabs not big news. How many Arabs killed by Palestinians, Syrians, Iraqis, Saudis? Always one-day story, patchy, not enough tough questions, follow-through."

The long-term significance of the Syrian aggression was explained in some detail, in the "Outlook" section of the October 21 *Washington Post*, by Dr. Daniel Pipes, director of the Philadelphia-based Foreign Policy Research Institute and author of an important new study, *Greater Syria: The History of an Ambition* (Oxford University Press).

Pipes characterizes the Syrian assault as an expression of the ideology of "Pan-Syrian nationalism," which "extends (at a minimum) from the borders of Turkey to those of Saudi Arabia. This region, which is commonly known as Greater Syria, includes the Syrian republic, Lebanon,

CONTINUED ON PAGE 13

Reform Returns to Tradition

It is not a turn to Orthodoxy, but a search for spirituality

By Debra Nussbaum Cohen, *Jewish Telegraphic Agency*

The traditional customs and ceremonies that the Reform movement once eschewed are again finding a place in Reform congregational life, according to a new survey.

More than half — 59 percent — of the congregations which responded to the survey reported that they provide *kippot* and that they hold Saturday morning services even when there is no *bar* or *bat mitzvah*.

For 77 percent of the congregations, however, the Friday night service remains the primary form of worship.

Virtually all of the Temples that answered the survey light Shabbat candles at the onset of Friday-night services.

Nearly 95 percent of the congregations reported that they say the *motzei*, the blessing over bread, before each communal meal, and almost 70 percent indicated that "Birkat Hamazon," the grace after meals, is recited regularly or sometimes.

The survey was conducted by the Commission on Religious Living of the Union of American Hebrew Congregations, the congregational arm of Reform Judaism, and the Central Conference of American Rabbis, Reform's rabbinical organization.

Of UAHC's 840 member congregations, 425 responded to Rabbi Sanford Seltzer, director of the commission.

Reform members are now predominantly second and third generation Americans, with few ties to Germany, where Reform Judaism was founded late in the 18th century.

The findings, announced last weekend at UAHC's semi-annual board meeting in Rye, NY, "would appear to confirm anecdotal reports that traditional ceremonies now play a larger role in the worship practices of Reform congregations," acknowledged Seltzer.

But he warned that the trend toward traditional practices is "not a return to Orthodoxy, but rather the expressions of a post-Holocaust generation of Reform Jews seeking new dimensions of spirituality."

The study was sent to Reform congregations in the fall of last year, and was undertaken, according to Seltzer, in part because of demographic changes within the Reform movement.

Reform members are now predominantly second and third generation Americans, with few ties to Germany, where Reform Judaism was founded late in the 18th century, or to Eastern Europe, the birthplace of most Jewish immigrants to the United States.

In addition, today's Reform congregation is composed of a "growing presence of both Jews-by-choice and the intermarried," Seltzer noted, pointing out that this evolution has led to a need for new data, in order to formulate a new policy in step with the changes in the structure of Reform Jewish congregations and families. ■